

# علی مسیو

رهبر مرکز غیبی تبریز

تالیف

صمد سرداری نیا



من آن خاکِ بلا خهز و بلا گردان ایرانم  
من آذرهای جانم پرورشگاه دلیرانم

# علی مسیو

رئیس مرکز غیبی تبریز

تالیف : صد سرداری نیا

آثار و دنیا

تهران - خیابان آکادب - شماره ۱۳۸۶



علی مسیو

سرداری نیا صمد

مرداد ماه ۱۳۵۹

چاپ اول

## پیش گفتار

منظور از تألیف این اثر - و نوشته‌هایی از این قبیل - ، زنده کردن نام راد مردانی است که برگردن فرد فرد ما حق دارند ، جان استوارت میل ، فیلسوف شهیر انگلیس ، عقیده داشت: " هر ملتی که به بزرگان خود و افراد جانبازی که در راه اعتلای میهنشان فداکاری کرده‌اند احترام قائل باشد و یاد آنان را زنده نگهدارد ، آن ملت ، از شعور اجتماعی وسیع و آگاهی سیاسی عمیقی برخوردار است" .

و هیچ ملتی نمی‌تواند از استقلال و آزادی برخوردار باشد مگر این که از این صفات برخوردار باشد . این يك واقعیت است که هر شخص و هر جامعه‌ای به سرگذشت و تاریخ خود متکی است و از این رهگذر هر فرد و هر ملت حاصل کرده‌ها و پندارها و گفتارهای گذشتگان خود رابه میراث دارد و جای تأسف خواهد بود که ملتی گذشته خود را از یاد ببرد و تاریخ خود را نشناسد . پیشینه هر اجتماعی نشان دهنده پیشرفت

تمدن و فرهنگ آن جامعه است و وظیفه هر فرد متعهد است که تاریخ گذشته خود را ، نه برای تفتن بلکه برای آموختن عبرت و درست عمل کردن و تکرار نکردن اشتباهات سابق ، بخواند و تعمق کند ، چون تاریخ آزمایشگاهی است که می توان از آن تجربه های گران بهائی آموخت و در تمام مراحل زندگی فردی و اجتماعی ، به کار بست . و استعمار و امپریالیسم اگر بخواهد جامعه ای را زیر سلطه خود در بیاورد ، قبل از آن که اقتصاد و ساخته های مادی آن قوم را از بین ببرد ، تاریخ و ساخته های فرهنگی آنان را از میان برده تلاش می کند آن مردم را با گذشته شان بیگانه کرده از اصالت تاریخی و ملی شان جدا سازد ، و آنان را افراد مصنوعی و خالی الذهن بار بیاورد و تفاله تمدن ، ساختگی خود را به آن ها تزریق کند و به دلخواه خود ، از آنان بهره برداری نماید ، و تنها در ایسن صورت است که می تواند تفوق و برتری خود را حفظ کند و خونشان را بکشد . پس بزرگترین وظیفه هر نسلی زنده نگه داشتن تاریخ گذشته و ارج گذاشتن به رهبران و اشخاص مبارز و مجاهدی است که آشنایی با زندگی پرافتخار آنان ، می تواند همیشه آن ملت را از خمود و جمود در آورده آنان را زنده نگهدارد چرا که به قول " کریس کوچرا " ، نویسنده کتاب جنبش ملی کرد : " کلمات همان مایه ارزشمندند که گلوله " .

ثانیا " شناختن و ارج نهادن به افراد جانباز و مردان فداکاری که در گذشته برای رفاه و سعادت نسل های آینده از هستی خود گذشته و روی در نقاب خاک کشیده اند . وظیفه هر انسان مسئول و با وجدان است در غیر این صورت ، هر آنچه ما در حق گذشتگان خویش بکنیم نسل های آینده نیز درباره ما خواهند کرد .

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر

کای نور چشم من ، بجز از کشته ند روی

قهرمان داستان ما شخصی بوده مجاهد و در عین حال روشنفکر که سر نخ نهضت مشروطیت در تبریز در دست های پر توان او بیسوده و بطوری که خواهیم دید ، در پیروزی مشروطیت ، نقش بسزائی داشته است ولی متأسفانه تا کنون نه تنها دربارهٔ این شخصیت کتابی نوشته نشده که وی را معرفی کند بلکه حتی در زادگاه او - تبریز - خیابان یا مدرسه و یا لا اقل کوچه‌ای نیز به نام وی نامگذاری نشده ، و چقدر جای تأسف است که به این زودی ، شخصیت هائی مثل علی مسیو فراموش شوند و یاد ی از آن‌ها نشود . راقم برخود فریضه دانست که مجموعه‌ای هر چند ناقص و نارسا دربارهٔ آن آزاد مرد فاضل و شاهکارهای مرکز غیبی تألیف کند تا به حد مقدور ، دین خود را نسبت به آن مرد جانبازا ادا نماید .

صمد سرداری نیا

۱۳۵۸/۱۱/۱۵





زنده یاد علی مسیور در اونیفورم فدائیان



در بیستون انقلاب از شور شیرین وطن  
بس تیشه بر سر کوفته فرهاد آذربایجان  
شهریار

علی مسیوکی بود

در تاریخ هر ملتی ، افرادی بوده‌اند که در راه آزادی آن ملت و برای سر بلندی میهنشان ، از جان و مالشان گذشته و خود را در راه رسیدن به هدف‌های بلند خود فدا کرده‌اند . در تاریخ پربار سرزمین ما نیز از این اشخاص جانباز و قهرمان زیاد بوده‌اند که برای آزاد زیستن و گسستن زنجیر پیداد ، از هستی خود گذشتند و صفحه‌های تاریخ و وطنمان را زرین کردند ، نهضت مشروطیت در این زمینه سهم خاص خود دارد که افراد زیادی در راه بدست آوردن آزادی و مبارزه با استبداد داخلی و نبرد با استعمار خارجی فداکاری‌ها کرده و به صف افتخار آفرینان پیوستند . کربلایی علی مسیو ، آن مجاهد روشنگر و آزاده سرد دانشمند ، کسی است که با جانبازی‌های خود در راه مشروطیت ، توانسته است نام پر افتخار خود را در صف اول مجاهدین این نهضت قرار دهد و ملت قهرمان ایران را برای همیشه مدیون خود سازد .

علی مسیود در سال‌های آغاز نهضت مشروطه، با ایجاد مرکز غمبسی، تبریز، با هوشیاری کامل و مدیریت خاص خود، توانست در وهله اول، با وحشت انداختن به جان ارتجاع و عوامل وابسته به استبداد و از بین بردن آنان، آذربایجان را برای مقابله با استبداد صغیر آماده سازد، و بالاخره در اثر برانگیختن مقاومت و مبارزه توده مردم، باعث سقوط دژ استبداد و به زانو درآمدن محمدعلی میرزای ضد خلقی شود. همچنین جانبازی‌ها و فداکاری‌های این قبیله آزاد مردان بود که باعث شد مثل ستمدیده ایران و منطقه جهان بیدار شده، برای گرفتن حق مسلم خود، در برابر ارتجاع و استعمار بپاخیزند. این مردان نشان دادند که با وحدت و یکپارچگی توده‌های مردم، می‌توان به بزرگترین قدرت‌های ظالم دنیا چیره شد و آنان را شکست داد. بزرگترین علت پیروزی آذربایجان در نهضت مشروطیت، سیستماتیک بودن مبارزه آنان و داشتن تشکیلات منظم انقلابی و هوشیاری و فریب نخوردن رهبران‌شان بنود. آنان توانستند با سازمان دادن افراد از جان گذشته و بی‌باک، وحشت به جان استبدادیان بیندازند و کمر آنان را خرد کنند، در صورتی که می‌دانیم، پیش از شروع نهضت، کشاکش مذهبی در آذربایجان خیلی شدید بوده است. علاوه بر داستان سنی و شیعه، از آنجا که آذربایجان میدان جنگ شاه اسماعیل شیعی و سلطان سلیم سنی بوده و در اینجا کینه‌های زیادی پرورده و خون‌های بسیاری ریخته بود، گرفتاری‌های دیگر نیز به نام شیخی و متشرع و کریم‌خانی در میان بود که خود ماهه جدائی مردم می‌شد و آن‌ها را از کارهای مملکتی غافل می‌کرد، ولی در دوره جنگ‌های یازده ماهه تبریز، در اثر هوشیاری رهبران و توده‌های مردم، تمام فرقه‌های مذهبی، دوشادوش، به جنگ پرداختند و با هم بر سر یک سفره نشستند و در تشییع جنازه شهیدای یکدیگر، با میل و

رغبت، شرکت کردند. این در نتیجه کوشش‌های انجمن ایالتی و مرک‌سز  
 غیبی بود که درد مشترک مردم را احساس و آن‌ها را رهبری می‌کرد.  
 کربلایی علی، فرزند حاج محمد باقر تبریزی، معروف به مسیو، که  
 تنها فرزند خانواده‌اش بود از بازرگانان روشنفکر و مبارز آذربایجان بود  
 و در محله نویر سکونت داشت. اما مردی سفر کرده و تجربه اندوخته بود  
 کارش ترخیص کالا از گمرک بود. زبان فرانسه را خوب می‌دانست و به  
 همین جهت، او را "مسیو" می‌گفتند. مدت‌ها مقیم استانبول بوده و به  
 اتریش و قفقاز نیز مسافرت کرده بود. در تبریز، کارخانه چینی‌سازی  
 دایر کرده بود. تاریخ انقلاب فرانسه را از برداشت و در صحبت‌های  
 خود مثال‌های زیادی از آن می‌آورد. وی از جمله افرادی بود که در  
 جنبش مشروطیت، به ویژه در جنگ‌های داخلی تبریز، منشاء خدمات  
 برجسته بوده و در رهبری فکری و سیاسی انقلاب نقش مؤثری داشتند.  
 ولی هیچ موقع تظاهر نمی‌کرد و فعالیت‌های خود را به رخ مردم نمی‌کشید.  
 او حین سفر از گرجستان، ماه‌ها در تفلیس می‌ماند و با آزادی خواهان  
 آنجا تماس پیدا می‌کرد. در جریان تماس‌ها، با شادروان دکتر نریمان  
 نریمانوف نیز دیدار می‌کرد. در نتیجه ملاقات و هم‌فکری با آزادی خواهان  
 قفقاز و ترکیه و مطالعه‌های تاریخی، قدرت شناخت مسائل عینی جامعه و  
 ضرورت انقلاب در مسیو نضج یافت و رشد کرد و او را به یک انقلابی تمام  
 عیار تبدیل کرد. در نتیجه، عواملی که شرح داده خواهد شد او را به  
 فکر تأسیس فرقه "اجتماعیون عامیون" سوق داد. طاهرزاده بهزاد، که  
 خود یکی از مجاهدان بوده، در کتاب قیام آذربایجان در انقلاب  
مشروطیت ایران، درباره علی مسیو چنین می‌نویسد:

"علی مسیو مرد فولادینی بوده و اعصاب او از هیچ پیش آمدند  
 متأثر نمی‌شد. نام کمیته حزب اجتماعیون عامیون را مرکز غیبی گذاشته بود

تا کسی به آسانی دسترس نداشته باشد . در سال‌های نخست، کسه امنیت شهر را مجاهدین به عهده گرفته بودند و شیئی نبود که دسته‌های مجاهدین با فراش‌های قلعه بیگی‌ها تصادف‌های خونینی نداشته باشند، معیناً وصول این قبیل اخبار ابداً\* او را ناراحت نمی‌کرد . علی مسیو با سه گروه بازی سیاسی داشت :

۱- تشکیلات جابر دولت سابق ( استبداد صغیر )

۲- سیاست‌های نمایندگی‌های خارجی

۳- اداره کردن خود مجاهدین

بدیهی است اداره کردن این سه رشته کارهای گوناگون محتاج استعداد فوق‌العاده بود . علی مسیو نه از تهدید می‌ترسید و نه تطمیع او را رام می‌کرد . شیئی نبود که چندین واقعۀ خونینی اتفاق نیفتد و برای حل موضوع، نصف شب، در منزل او را نکوبند ، ولی او خواب نداشت و بی‌وقفه معضلات را حل می‌کرد .\*

این بود شمای از بیوگرافی علی مسیو که مبارزات و فداکاری‌های وی زینت بخش صفحات این مجموعه خواهد بود . پیش از آن که به شناساندن وی و مرکز غیبی بپردازیم لازم است که مختصری دربارهٔ اوضاع آن روز ایران و وضع خاص آذربایجان بدانیم که چه علت‌هایی باعث شد که مرکز غیبی تأسیس گردد و باعث پیروز شدن مشروطیت و شکست خوردن استبداد صغیر شود .

\* با بهاران مجلس ملی، مصیبتی عظیم و یاسی بزرگ به عموم آزادی خواهان و وطن پرستان ایران روی آورد و درهای امید به روی مردم بسته شد . . . ولی در این موقع بود که ستارۀ امیدی از افق آذربایجان طلوع کرد ، یعنی آخرین شراره‌های خروش ملی ، با وجود خطر بسیار نزدیک خاموشی ، به طرز معجزه آسا از نو درخشیدن گرفت و نور آن فزونی

یافت. تا ۰۰۰ آفاق ایران را که زیر ظلمت استبداد رفته بود، آهسته آهسته روشن کرد. \* (۱)

علت این که بعد از بیماریان مجلس شورای ملی، توسط محمدعلی شاه قاجار، عموم آزادی خواهان و میهن دوستان مایوس شدند و نیز این که چرا این آذربایجان بود که آن یأس عمومی را به نور امید همگانی مبدل کرد نیاز به تفحص در تاریخ دارد. بعد از صدور فرمان مشروطیت آزادی خواهان تهران و سایر شهرستانها به این فرمان دل خوش کردند و با خوش بینی چشم به درباریان داشتند که خواست های ملت را اجرا کنند و مملکت را از فلاکت نجات دهند. آنان میخواستند همه چیز را با زبان خوش و اندرزهای عاقلانه درست کنند و به جنسگ و خونپیزی نیازی نمی دیدند. اما تجربه های تاریخی قدیم و معاصر در دنیا، نشان می دهد که چنین روش مسالمت جویانه ای تا کنون هیچ ملت رنج دید مای را از قید استعمار و استثماررها نکرده است. در تمامی ایران آن روز، تنها نقطه ای که بنا به سابقه انقلابیش اعتماد به هیأت حاکمه نداشت و به قول آنها واقعی نمی گذاشت شهر قهرمان پرور تبریز بود. در این زمان، با پیشنهاد تنی چند از رهبران هوشیار و دور اندیش تبریز، در این شهر به تربیت کادر مجاهد پرداخته شد ولی در تهران و سایر شهرستانها حکم تاریخ ناشنیده ماند. بدین علت بود که کودتای ضد انقلابی محمد علی میرزا در سراسر ایران موفق شد و تنها شهر تبریز به جهت آمادگی های قبلی و درك ضرورت تاریخی، يك سال تمام در برابر نیروهای استبداد ایستادگی کرد و موفق به شکستن دژ استبداد گردید. در این زمینه، لازم است به بخشی از مقاله آذربایجان در جنبش مشروطه نوشته زنده یاد صد بهرنگی که در نشریه آرش (۱۸)

(۱) - دکتر رضا زاده شفق: مردان خود ساخته، ص ۸۱.

منتشر شده استناد کنیم که وضع آن روز را خوب تشریح می‌کند و قبل از پرداختن به نوشته آن زنده یاد لازم است قطعه شعری که در وصف حال آن روز تبریز سروده شده بازگو شود :

تبریز د لایز د راین وقعه بحمران      بر خود نپسندید که چون سایریلد ان  
گیلان و عراق و طبرستان و خراسان      شیراز و صفاهان و لرستان و خوزستان  
گرد د بهلباسی که سزانیست نمایان      زان بهر نجات همه مردم ایران

مشروطه پرست آمد و مشروطه نگهدار

تبریز خیالات شه پر ز حسیل را      فهمید و به یاری طلبید عزوجل را  
آنگاه خبر داد سفیران دول را      ما نیز شریکیم حقوقات ملل را  
فرمان نبریم این سپه دزد و دغل را      منت نکشیم این دو ستمن کوروکچل را

با بودن سردار وفادار چو ستار

محمد اسماعیل عطاء الله زاده مازندرانی

" رهبران تهران می‌توانستند آزادخواهان را به خریدن تفنگ و افزار جنگ وادارند ، از شهرهای دیگر تفنگچی داوطلب بخواهند و بسا دستی کاملاً مسلح و نیرویی آماده به مقابله برخیزند . آنها حتی می‌توانستند محمد علی میرزا را به نام سوگند شکنی از پادشاهی بردارند و نقشه‌های محیلانهاش را نقش بر آب کنند چنان که همین کار را پس از چند روزی انجمن تبریز کرد . رهبران تهران به هیچ یک از این راهها التفات نکردند ، آنها می‌خواستند کار را با ستم‌زدگی و ستم‌سایش مظلومیت ملت و برانگیختن حس ترحم و انساندوستی محمد علی میرزا و دیگر سردمداران از پیش بپزند و نیازی به آمادگی نظامی و قیام مسلحانه نمی‌دیدند و اگر روز بمباران مجلس ، آزادی خواهان تهران با وجود شجاعت بسیاری که نشان دادند نتوانستند بیش از چند ساعتی جنگ را ادامه دهند ، علتش همین نداشتن آمادگی بود . ناگفته نماند عدای از

همین مجاهدان عضو "انجمن آذربایجان" در تهران بودند . اما در تبریز از همان روز گرفتن فرمان مشروطه ، تفنگچی و مجاهد تربیت می شد . به عبارت دیگر و روشن تر ، برای قیام مسلحانه ، برای برانداختن دشمنان داخلی و خارجی ، زمینه چینی به عمل می آمد .

فعالیت اعضای انجمن ایالتی تبریز و مهمتر از آن طرح هایی که اعضای انجمن سری "مرکز غیبی" می ریختند و به دست انجمن اجرا می کردند ، از چیزهایی بود که تبریز را برای مقابله با قشون استبداد و ادامه يك جنگ یازده ماهه آماده کرده بود .

قطعه شعری که روز جمعه ، بیست و هشتم شهریور ۱۲۸۶ در تبریز در مسجد مقصودیه هنگام برجیدن ختم عباس آقا تبریزی ، قاتل اتابك اعظم که بوسیله میرزا غفارزنوزی ، از مجاهدان قفقاز ، خوانده شد روحیه و طرز فکر مجاهدان را به خوبی نشان می دهد . مطلع این قطعه چنین است .

آرقاد اشلاز ، قان توکون تا جوشه گل سین کاینات

ثابت اولسون تا جهانیه بی زده کی عزم و ثبات

ترجمه فارسی : "رفقا ، خون بریزید تا کاینات به جوش آید و بر

جهانیان ثابت شود که ما صاحب چه عزم و ثباتی هستیم ."

#### موقعیت

تبریز پس از تهران ، بزرگترین شهر ایران و ولیعهد نشین بود ، به همین جهت ، با وجود فاصله زیاد ، همیشه با تهران در تماس بود و از پیش آمد های تهران ، زودتر از جاهای دیگر ، آگاه می شد . در نظر بگیریم که از تهران به تبریز دو سیم تلگراف کشیده شده بود : یکی دولتی و دیگری مال کمپانی . آگاهی از وضع تهران خود مایه بیداری مردم بود .

نزدیکی آذربایجان به خاک قفقاز و عثمانی و رفت و آمد بی حد مردم به این دو جا نیز در بیداری آذربایجانها مؤثر بود. اصولاً تبریز سر راه اروپا واقع شده بود.

سالانه، گروه انبوهی از مردم از بازرگانان و دهقانان و کارگران خیل بیکاران در جستجوی کار به قفقاز و عراق و ... می رفتند، و در شهرهای مختلف به کارهای مختلف دست می زدند.

احوال مردم آذربایجان و گاهی ایران که در قفقاز ساکن می شدند و به تجارت یا قاچاق میان دو کشور یا کارهای دیگر می پرداختند در ادبیات آذری آن روزگار به خوبی منعکس شده است.

برای نمونه، داستان "اوستا زینال" اثر جلیل محمد قلی زاده، و نمایشنامه "سرگذشت مرد خسیس" از میرزا فتحعلی آخوندوف را نام می بریم.

اغلب، شدت فقر و بیکاری بود که توده مردم از دهقان و شهری را به آن سو می کشاند. هنوز هم پیرمردان آذربایجان فراموش نکردند که چگونه هر از گاهی بار سفر می بستند که بروند کیسه ها را پر کنند و برگردند. حتی زوار مشهد از راه قفقاز و بالای دریای خزر خود را به مشهد می رسانند و هم از آن راه بر می گشتند. البته انتخاب چنین راه دوری به سبب ناامنی راه های داخلی کشور و تعرض راهزنان سرگردن ها بود.

از این رهگذر نیز مقداری لغت روسی وارد زبان آذربایجان شده است. این رفت و آمدها ناگزیر راه چیزهای تازه و افکار نو را به داخل کشور باز می کرد و سبب بیداری مردم می شد. سفر استانبول نیز همین اثر را داشت.

آذربایجان همیشه به طریق های گوناگون با استانبول در تماس



بوده است؛ چنانکه در دورهٔ استبداد محمدعلی میرزا و شدت جنگ های تبریز، در استانبول، انجمنی به نام "سعادت" دایر شد که بیشتر اعضای آن از میان بازرگانان آذربایجان بودند و خود را نمایندهٔ انجمن ایالتی تبریز معرفی می کردند. همین انجمن بود که اخبار آذربایجان را به علمای نجف و کشورهای اروپایی و دیگر جاها می رساند و برای سجاهدان کمک های مالی مؤثری جمع آوری می کرد.

### بازرگانی

احمد کسروی نویسندهٔ آذربایجانیان در بازرگانی و فرستادن کالا به کشورهای بیگانه از همه مردم ایران جلوتر می بودند و در بیشتر شهرهای همسایه رشتهٔ بازرگانی بیشتر در دست این ها بود.

همچنین در استانبول و برخی از شهرهای اروپا در بازرگانی دست گشاده داشتند. گاهی بازرگانان به نام شهری که با آنان در ارتباط و معامله بودند مشهور می شدند مثلاً گفته می شد حاجی باقراستانبولچی و بعدها این القاب به صورت نام خانوادگی درآمد. امروزه خانواده معالی به نام های مسکوچی، تهرانچی، بغدادچی، استانبولچی و غیره وجود دارند.

این واقعیت نشانی از رشد و توسعهٔ بورژوازی در آذربایجان بود. گاهی نیز بازرگانی برای حفظ جان و مال خود از دست عمال و نفوذال های وابستهٔ دربار، پسوند "اف" به آخر اسم خود می آورد و بدین ترتیب خود را غیر مستقیم تحت حمایت دولت روس تزاری که نفوذ همه جانبه ای در ایران داشت قرار می داد. از این میان می توان "فتح الله اف" را نام برد.

بازرگانان از یک سو مال می اندوختند و از سوی دیگر از جهان و

پیشرفت های نقاط دیگر خبرهایی به ارمغان می آوردند .

اگر چه بیکاره ها و آزمندان بسیاری هم در این میان بودند .

”زینال“، قهرمان داستان جلیل محمد قلی زاده ، بنای بیکاره و به شدت خرافاتی و متعصبی است که فقط بلد است براجی کند و بس —  
”ارمنی های کافر“ را بگوید .

صفحه های مجله معروف ملانصرالدین پر است از مذمت شیخ ها و حاجی های طمع کار و ریاکار ایرانی مقیم قفقاز .

فقط مردم بیدار دل و بازرگانان آزادی خواه بودند که در بیداری مردم مؤثر افتادند و در کشاکش انقلاب ضد فئودالی از بذل جان و مال دریغ نکردند .

لازم به گفتن نیست که در اینجا باید به مفهومی که بسوزووازی از آزادی و عدالت و امنیت و غیره دارد توجه کرد .

## فرهنگ

اولین دبستان ایران در تبریز به وسیله حسن رشیدیه پا گرفت و بعد به وسیله هم او در تهران . از روزنامه های رسمی که بگذریم — و تبریز خود در زمان ولیعهدی مظفرالدین میرزا روزنامه رسمی داشت — نخستین روزنامه غیر رسمی ، اختر بوده که کسانی از تبریزیان آن را در استانبول می نوشته اند .

بعدها که در خود شهرها روزنامه درآمده ، تبریز پس از تهران اولین شهر بوده که روزنامه بیرون می داده .

بعلاوه تأثیر مجله معروف ملانصرالدین و روزنامه های نظیر آن را که به زبان خود مردم نوشته می شد و نسخه هایش دست به دست میسان توده مردم می گشت نباید دست کم گرفت . هنوز پیرمردان تبریز اشعاری از

همان مجله را از حفظ دارند .

همه این عوامل و نیز تأسیس اولین چاپخانه ایران در تبریز، در زمان عباس میرزا، خود مایه بیداری مردم و آمادگی آنها برای مقابله با محمد علی میرزا می شده است .

### وضع مردم

توده های مردم و دهقانان آذربایجان هم مثل دیگر نقاط ایران زیر فشار و تجاوز انبارداران و فئودال ها و حکام و محترکین به سختی روزگار می گذراندند .

مردم شهر نشین و بازرگانان و بازاریان هم از وضع موجود و تسلط روز افزون امپریالیسم اروپائی بر دستگاه حکومتی و مملکت، هیچ دل خوشی نداشتند .

امپریالیسم اروپائی هر روز امتیازات اقتصادی فوق العاده ای (مثلاً) امتیاز انحصار توتون و تنباکو و گمرکات) به دست می آورد و هر روز بیشتر از روز پیش، جری تر می شد و عرصه را بر بورژوازی نوپای ملی تنگ می کرد .

### محمد علی میرزای ولیعهد

مردم آذربایجان، با وجود آمادگی برای بیداری، در زیر فشار گرفتاری های بی شمار، نمی توانستند تکانی بخورند و همچنان می زیستند تا زمان مظفرالدین شاه که پسرش محمد علی میرزا را ولیعهد کرد و کارهای آذربایجان را به او سپرد .

از یکسو ستمگری و بدی خوی او و از سوی دیگر برخی پیش آمده ها خواه ناخواه مردم را به زبان آورد و آتش به باروت انقلاب زد .  
از پیشامدها که خود معلول علت های دیگری بوده (وضع

معیشت و روابط ظالمانه اقتصادی ( در اینجا سخن نمی‌گوئیم . همین قدر باید دانست که بعضی از حوادث - مثلاً "کشته شدن میرزا آقاخان کرمانی ، خیبرالدوله و شیخ احمد روحی در تبریز ، و جنگ ارمنی و مسلمان در قفقاز و غیره - باعث گرد آمدن و هم فکری مردم شد .

مثلاً " در جنگ ارمنی و مسلمان ، آنچه بیش از همه روی مردم اثر گذاشت و سر زبان‌ها افتاد این بود که در آن واقعه چند هزار تن ایرانی بی‌گناه از بزرگانان و کارگران کشته شدند و دولت ایران هیچ پروا ننمود و به روی خود نیاورد .

این امر شدت بی‌اعتنائی و بی‌کارگی دولت قاجار را خوب نشان داد ، بخصوص که در همان موقع ، دولت انگلیس به عنوان خون بهای يك ميسونر انگلیسی که در راه اورمیة - تبریز کشته شده بود ، پنجاه هزار تومان از دولت ایران پول گرفت .

مردم با مقایسه این دو وضع ، خشمناک می‌شدند و از دولت قاجاری پاک دست می‌شستند . رفتار بد محمد علی میرزا در تبریز از يك سوانگیزهای برای مردم آذربایجان بود و از سوی دیگر آنگاه که خود او شاه شد ، آذربایجانیان ، برخلاف مجاهدان و رهبران تهران ، فریفته قول و فعل ریاکارانه او نشدند و تا توانستند جلوفساد کاری‌هایش را گرفتند .

باید دانست که محمد علی میرزا ، از همان ولیعهدی ، صد در صد آلت دست دولت تزاری روس بود و شاپشال ، معلم روسی او ، او را چون عروسك خیمه شب بازی در دست می‌چرخاند .

بد کاری و بد رفتاری و سخت‌گیری محمد علی میرزا بدانجا رسیده بود که مثلاً " از حاجی میرمناف پول گرفت و پسر شانزده ساله او را سرتیپ کرد و به قول مجله ملانصرالدین ، تا وقتی محمد علی میرزا در

تبریز بود بچه‌های زیباروی نمی‌توانستند قدم به کوچه بگذارند و در عوض چند سالی که در تبریز بود، کوه‌ها و سنگ‌های ایران را به جای نان به خورد تبریزیان داد که دیگر چیزی برای دولت انگلیس باقی نماند (۱). تاریخ نگاران مشروطه می‌نویسند که فشار و جلوگیری در تبریز بیشتر از تهران بود و رفتار محمد علی میرزا بدتر از عین الدوله در تهران محمد علی میرزا با این فسادکاری‌ها به شدت جلوزبان مردم را می‌گرفت که کسی گله و شکایتی نکند.

مأموران و راهپرت چپانی میان مردم می‌فرستاد تا او را از هرگونه بدگوئی درباره‌اش آگاه کنند. ترس چنان در دل‌ها جا گرفته بود که مردم حتی در خانه‌های خود نیز از گفتگو خودداری می‌کردند. ولیعهد با این همه ظلم و فساد کاری سخت تظاهر به دینداری می‌کرد. روز عاشورای محرم تکیه بریا می‌داشت و شب عاشورا یا برهنه به کوچه‌ها می‌افتاد و چنانچه رسم مردم تبریز بود در جهل و یک مسجد شمع روشن می‌کرد و مرتب کتاب‌های دینی و دعا به چاپ می‌رساند. مثلاً در محرم همان سال که تهیض مشروطه برخاست، حاج شیخ محمد حسین نامی نسخه‌تازه‌ای از زیارت‌عاشورا پیدا کرده بود. ولیعهد با شتاب آن را در چاپخانه خصوصی‌اش چاپ و میان مردم پخش کرد.

انجمن ایالتی و مرکزی غیبی چه بود ؟

آنگاه که بست نشینان شاه عبدالعظیم و آزادی خواهان دیگر شهرها مظفردالدین شاه را مجبور کردند که "مشروطه اعطا کند و مجلس باز کند"، انجمن ایالتی تبریز هم پا گرفت.

هدف از تشکیل انجمن نخست فقط برگزیدن نمایندگان مجلس‌شورا

(۱) - ملانصرالدین، سال دوم، شماره پنجم.

بود اما پس از انجام دادن این کار، انجمن پراکنده نشد و خواهیم دید که به کمک انجمن سری "مرکز غیبی"، به چه کارهایی برخاست و چگونه جنبش مشروطه را پاسداری کرد و راه برد اگر چه احتمالاً "گاهی هم دچار لغزش شده باشد".

اما مرکز غیبی خود چه بود؟ (۱)

---

(۱) - رك : صمد بهرنگی : "مقاله" در نشریه آرش (تهران ، انتشارات زرین ) ، چاپ اول ، ص ۳۸ - ۲۴

لقمه خارداری باشید تا هیچ گله‌یی نتواند شما را فرو ببرد  
خیابانی

### مرکز غیبی

اگر بخواهیم مرکز غیبی و منشاء پیدایش آن را بشناسیم لازم است  
که حزب نیرومند سوسیال دموکرات قفقاز و یکی از شاخه‌های اصلی آن،  
حزب همت، را بشناسیم. در این زمینه، از چند منبع کمک گرفته، سعی  
در شناختن آن می‌کنیم:

° ۱۹۰۰ در آن جریان عمومی، حزب نیرومند سوسیال دموکرات  
قفقاز به وجود آمد. یکی از شاخه‌های اصلی‌اش حزب همت بود که در  
۱۹۰۴، در بادکوبه، تأسیس شد. آن را قدیمی‌ترین حزب سوسیال  
دموکرات مسلمانان قفقاز می‌شمارند و با حزب سوسیال دموکرات روس  
بستگی داشت. بنیان‌گذار حزب همت، دکتر نریمان نجف‌اوغلی (نریمان  
اوف) پزشک دانشمند بود. از نام‌آوران آن فرقه، محمد امین رسول‌زاده،  
نویسنده و اندیشه‌گر سیاسی، است. برخی از اعضاء حزب همت را نخبه  
روشنفکران قفقاز می‌شناسند. این زمان، حزب همت ساختمان سیاسی

يك پارچه نداشت بلکه از جناح دموکراسی لیبرال تا سوسیالیزم انقلابی را در بر می‌گرفت.

دانستنی است که در هیئت مسلمانان قفقاز نفوذ سوسیالیستان انقلابی ضعیف‌تر از نفوذ سوسیال دموکرات‌ها بود. به حقیقت، در قفقاز، همیشه تمایلی به ناسیونالیزم وجود داشته، حقیقتی که در جریان‌های پیش از انقلاب روسیه و پس از انقلاب، تأثیری خیره‌کننده داشته است.

در سال ۱۹۰۵، کمیتهٔ سوسیال دموکرات ایران<sup>۲۰</sup> با "اجتماعیون عامیون ایران" در بادکوبه تشکیل شد. این کمیته با حزب همت بستگی داشت. مؤسسان آن را يك گروه ایرانی مرکب از چند تن انقلابی اهل تبریز و تهران نوشته‌اند. نام آن هیئت مؤسس را نمی‌دانیم اما چند نکته را می‌دانیم: در کمیتهٔ اجتماعیون عامیون ایران، باره‌ای از ایرانیان ساکن قفقاز و برخی بازرگانان و افراد کاسب — که مخصوصاً از گیلان و آذربایجان به تغلیس و بادکوبه رفت و آمد داشتند — عضو بودند. به عسلاوه، از کارگران و پیشموران ایرانی که در تأسیسات صنعتی آنجا کار می‌کردند، به عضویت آن کمیته درآمده بودند. در این طبقه، افراد فعال کم نبودند. کمیته مزبور هیئت فدائی مجهزی داشت. کنسول انگلیس در رشت، رئیس فدائیان ایرانی مقیم بادکوبه را میرزا جعفر نامی ذکر کرده است. در ضمن، می‌نویسد: در بادکوبه، فرقه‌ای از فدائیان مجاهدین وجود دارند که به اسم اجتماعیون عامیون مشهورند و نزدیک به شش هزار عضو دارند و غالباً از ایرانیانی هستند که از ایران مهاجرت اختیار کرده در آنجا به کسب و تجارت مشغول‌اند. این فرقه با سایر احزاب، "آزادی طلبان" گرجی، ارمنی، روس اشتراك مساعی دارند. همه نوع اسباب نارینه — ۰۰۰ در آزمایشگاه‌های مخفی می‌سازند و علیه حکومت روس می‌جنگند. گرچه پلیس مخفی دولت روس بارها از آن کسان دستگیر کرده اما به هیچ وجه



در مقابل خیالات آن‌ها نتوانسته است مقاومت نماید. (۱)

"۰۰۰ مسلمین قفقازیه، در سال ۱۹۰۰ میلادی (۳۱۷ اقمری)، تحت اداره و سرپرستی نریمان نریمان بک اوف، از اهالی تفلیس که سمت معلمی داشت و بعدها دکتر شد، انجمنی به نام کمیته اجتماعیون و عامیون تشکیل دادند و این کمیته در سایر شهرهای قفقاز شعبی داشت. از آن جمله، شعبه باکو بود که حیدرخان جزء اعضای آن به شمار می‌رفت. بعدها عده‌ای از آزادی خواهان ایران، مخصوصاً آذربایجان، با این کمیته اجتماعیون عامیون قفقازیه ارتباط سری حاصل کردند و در تیریز شعبه‌ای از آن به دستگیری این جماعت تأسیس گردید. همچنین علاوه شده که: "۰۰۰ انقلابیون ایران با راهنمایی دکتر نریمان اوف، رئیس حزب سوسیال دموکرات همت، تأسیس حزب سوسیال دموکرات ایران را با آغوش باز پذیرفتند، و در راه تشکیل این حزب، کربلائی علی مسیو به اتفاق دو پسرش، حیدر عمواغلی و اعضای دیگر حزب سوسیال دموکرات روسیه از قبیل بشیر قاسمواف، قره داداش، مشهدی حسین سرابی، سوچی میرزا (میرزا عمو) که از اعضای برجسته حزب اجتماعیون چون انقلابیون روسیه بودند، پیش قدم شدند."

منابع کمونیستی نیز کمک مؤثر سوسیال دموکرات‌های ایران را به حزب سوسیال دموکرات همت مورد تأیید و تجلیل قرار می‌دهند و می‌نویسند حتی "ایسکرا ISKRA" ی‌لنین نیز توسط این حزب از طریق تیریز و اردبیل به باکو رسیده و از آنجا بین احزاب سوسیال دموکرات توزیع می‌شد. (۲)

(۱) - دکتر فریدون آدمیت، فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران

(تهران، انتشارات پیام ۱۳۵۴)، چاپ اول، ص ۱۳ و ۱۴.

(۲) - اسماعیل رائین: حیدرخان عمواغلی (بقیه در صفحه بعد)

به موجب نوشته دکتر سلام الله جاوید : "حزب سوسیال دموکرات ایران" که اغلب به نام کمیته غیبی خوانده می شد از حزب همت الهام می گرفت. این حزب همکاری نزدیک و مؤثری را با مرکز حزب در روسیه آغاز کرد و همکاری دو سازمان تا بدانجا رسید که نئین اعلامیه های خود را که نام غولپین GOLPEN داشت ، از راه تبریز برای یاران خود و انقلابیون روسیه به آن کشور می فرستاد . (۱)

" ۰۰۰ نخست، يك سال پیش از جنبش مشروطه خواهی ، ایرانیان قفقاز در پاگو از روی مراسم سوسیال دموکرات روس، دسته ای به نام اجتماعيون عاميون پدید آوردند که نریمان نریمانوف پیشوای آنان بود . سپس چون در ایران جنبش برخاست، در تبریز، شادروان علی مسیو، حاج علی دوافروش و حاجی رسول صدقیانی و دیگران، همان مراسم را به فارسی ترجمه و دسته مجاهدان را پدید آورده و خود يك انجمن نهانی به نام مرکز غیبی برپا کردند که رشته کارهای دسته را در دست خود می داشت و آن را راه می برد . در همان هنگام، کسانی از همان ایرانیان قفقاز به تبریز و دیگر شهرها آمدند ." (۲)

دکتر سلام الله جاوید اسامی اولین مؤسسين حزب سوسیال دموکرات قفقاز را به این شرح نام می برد :

دکتر نریمان نریمان اف، سوچی میرزا ، میرزا جعفر زنجانی، حیدر خان عمواغلی ، محمد تقی شیرین زاده سلماسی ، حاجی خان ، نورالله (بقیه از صفحه قبل) (تهران، انتشارات جاویدان ۱۳۵۵)، چاپ سوم، ص ۱۳ و ۱۴۹.

(۱) - دکتر سلام الله جاوید: نهضت مشروطیت ایران و نقش آزادی خواهان

جهان (تهران، انتشارات دنیا ۱۳۴۷) ص ۷۴ -

(۲) - احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران (تهران، انتشارات امیرکبیر

۱۳۵۳)، چاپ دهم، ص ۳۹۱ .

خان یکانی ، مشهدی محمد علی خان ، میرزا ابوالحسن تهرانی ، اکبر اسکوفی ، مشهدی حسین سرایی ، یاقر خان اورمیه‌ای ، مشهدی اسماعیل ضیائی ( ۱ ) .

علی مسیو با هوشیاری کامل برای ایجاد مرکز غیبی در بدو امر افرادی از روشنفکران تبریز را در نظر گرفت و با آنها تماس انفرادی برقرار کرد . بعد از تماس و آزمایش‌های فردی ، نخستین هسته فرقه اجتماعیهون عامیون را تأسیس کرد .  
مهندس کریم طاهرزاده بهزاد ، در کتاب خود ، در این باره ، چنین می‌نویسد :

" انتشار فرمان مشروطه ایران در تاریخ ششم شهریور ماه ۱۲۸۵ ( مطابق ۲۹ رجب ۱۳۲۴ ) ، در تبریز ، تولید و جدوسروری کرد که بی سابقه بود . نویسنده که در آن تاریخ ۱۶ سال بیشتر نداشتم ، خاطر دارم تمام طبقات مردم از عوام تا خواص ، از انتشار فرمان مشروطیت اظهار مسرت می‌کردند بدون این که معنی حقیقت آن را بفهمند . ولی طولی نکشید که اختلافات شدیدی بین طبقات به ظهور رسید ، حتی بعضی از کسانی که روزهای اول خودشان را بیرق دار آزادی می‌دانستند ، در این ایام ، در پس پرده ، بر علیه آن مشغول فعالیت شدند . میر هاشم و میر ربیع برادر آن و امثال آنها در رأس این اغفال شدگان قرار گرفتند . طولی نکشید که مستبدین و آزادی خواهان به کلی از هم جدا شده و دو گروه متخاصم تشکیل دادند . این دو طبقه یکی عمال دولت و دیگری افراد تجار و کسبه و استاد کار و کارگر و افراد غیر اداری بودند . پس از توب بستن مجلس شورای ملی ( سه شنبه دوم تیر ماه مطابق بیست و سوم )  
( ۱ ) - دکتر سلام الله جاوید ، نهضت مشروطیت ایران و نقش آزادی خواهان جهان ، پیشین ، ص ۲۴ .

جمادی الاول ۱۳۲۶) ، این اختلاف به نهایت شدت خود رسید .  
 مناسب می دانم که طرز تشکیل اردوی ملی را شرح داده و توصیف  
 کنم که مردم با چه احساساتی در سرفترها حاضر شده و داوطلبانه نام  
 نویسی می کردند و بنویسم که مردان با چه شوق و ذوقی می خواستند هر  
 چه زودتر اسلحه برداشته و با اردوی ملی جهت نجات مجلس شورای ملی  
 به طرف تهران حرکت بکنند ولی این شرح مهم را موکول به قلم نویسندگان  
 زیر دست می نمایم . ( نگارنده هیجده ساله بودم و برای این کار بزرگ نام  
 نویسی کرده بودم ) با وجود همه این احساسات ، اشخاص مطلق و  
 دانشمند می دانستند که بدون اتحاد و اتفاق و رعایت اصول حزبی ، این  
 اقدامات به نتیجه نخواهد رسید باید اقدام اساسی کرد . در چنین ایام ،  
 که کارها سخت پریشان بود ، مردی قوی قلب و با تدبیر و مطلع مثل علی  
 مسیو قد علم کرده و شالوده فرقه اجتماعیون عامیون را طرح ریزی کرد . این  
 مرد وطن پرست با فداکاری های فوق العاده ، سازمان این فرقه را که  
 شرح آن فصل است - اداره می کرد .

مرکز فعالیت این حزب کاملاً محرمانه بود به طوری که نام او را  
 مرکز غیبی می گفتند . عده های مثل مرحوم حاج رسول صدقیانی ، حاج علی  
 دواغروش ، یوسف خزدوز ، حاج علی نقی گنجه ، میرعلی اکبر سراج ، حکاک  
 باشی و غیره ، با رهبری علی مسیو ، مرکزی را جهت انجام تعلیمات مهم  
 تشکیل می دادند . باید توجه داشت که این کمیته یا فرقه هم نام خود در  
 تفقاز رابطه سیاسی داشت . در درجه دوم ، رؤسای حوزه هایی بودند که  
 هر کدام در زیر دست خود ۱۱ نفر عضو داشتند . این اعضا - مدت  
 مدیدی ، جز در تاریکی ( برای این که مبادا همدیگر را بشناسند ) بسا  
 یکدیگر روبرو نمی شدند یعنی هر ۱۱ نفر دستور حزبی را از سرپرست  
 همان عده دریافت می کردند . خطرناکترین دستورات کمیته مرکزی بدون

جزئی تخلف به موقع اجرا گذارده می‌شد . در روزهای اول ، تشکیل این حزب مورد تمسخر فراش‌ها و فراش‌باشی‌ها واقع شد و خیال می‌کردند این سازمان را با اقدام کوچکی می‌توانند نابود کنند ولی طولی نکشید که به اشتباه خود پی بردند و عملیات این حزب تزلزل غیر قابل وصفی در ارکان تشکیلات کدخداهای و افکار فراش‌ها و فراش‌باشی‌ها ایجاد کرد و اعمال ناصواب و ظالمانه آن‌ها را بی‌اثر و حتی نمود .

امروز از کلمه فراش و فراش‌باشی طبقه جوان ما مطلبی درک نمی‌کنند ولی آن‌هایی که خاطرات دلخراشی از آن دوره دارند وقتی که نام فراش و فراش‌باشی می‌شنوند به خشم می‌آیند . کافی است کسی که از عملیات آن‌ها مثالی در اینجا ذکر شود : کریم نامی که عضو حزب اجتماعیه بود و در اجرای دستورات هیئت مرکزی بی‌باک و متهور بود ، در گردش شبانه خود ، از طرف دسته‌های فراش‌های محله گرفتار شد . فراش‌ها این فدائی را به پاتوق فراش‌باشی برده در یک زیر زمین چهار میخ کردند و روی بدن او شمع‌های زیادی نصب و روشن نمودند و تا پایان سوختن شمع‌ها بازرسی را ادامه داده و خواسته بودند که اسرار حزب را فاش کند . ولی وقتی که موفقیت حاصل نکردند او را قطعه قطعه کرده و به زندگی این میهن پرست خاتمه دادند . مثال دیگر : حسن آقا نام مجاهد را زندانی کرده و یک پای آن را در کند و زنجیر کرده و دست‌های او را نیز بسته هر روز شلاق زده و بول می‌خواستند . یک روز فراش فکر تازه کرده و از قوطی عقربی نزدیک پای زندانی انداخته و از زندانی بول خواست و التماس و خواهش حسن آقا به جانی نرسید . بالاخره زندانی با پای چپ خود با یک ضربت عقرب را کشت فراش از این عمل سخت‌عصبی شده و او را شلاق زیاد زده و گفت : فلان فلان شده عقرب دولت را می‌کشی . ای بایی ، عقرب دولت را می‌کشی . این قبیل

اعمال وحشیانه یکی دو تا نبود . هر فردی از افراد این حزب که به دست فرارش ها می افتاد سرنوشت مشابهی پیدا می کرد . بنابراین ، در مقابل این تشکیلات فصل آدم کشی و وحشیگری ، يك حزبی که اعضای آن عبارت از عده ای کسبه و صنعتگر بودند چه فداکاری و چه رشادت ها — می بایست از خود بروز بدهند تا بی این کاخ وحشیگری و استبداد را واژگون بکنند .

حزب اجتماعیون عامیون از دادن تلفات جانی و مالی مضایقه نکرده و خدمات غیر قابل شرح و توصیف انجام داد . با نهایت تأثر ، باید بدانیم صدی نود این فدائیان حقیقی در راه آزادی نایب شدند و چراغ خانوادگی آن ها بکلی خاموش گشت . برای مثال ، مرحوم علی مسیو و یوسف خزدوز و شیخ سلیم و حسین خان باغبان و محمد صادق خان چرندابی و موسی خان عموزاده نویسنده و صدها فدائیان دیگر را می شود نام برد . باید دانست که اکثر خانواد ههای این شهدای راه آزادی هم تلف شدند . برای درود به روح پاک این فدائیان راه آزادی و سربلندی پازماندگان آنان بعضی از این مردان پاک را نام می بریم :

یوسف خزدوز ، حاج محمد میراب ، میرزا آقا پالا معروف بسه مکتب دار ، ملا حمزه خیابانی ، محمد صادق خان چرندابی ، میرزا غفار واعظ چرندابی ، میرعلی اکبر لیل آبادی ، شیخ الاسلام ششگلانی ، حسین خان باغبان ، میرعلی اکبر و پجوبه ، حسن آقا چرندابی يك عده دیگر هم که از تبریز به قفقاز مسافرت کرده و در آن ایام مجدداً به نام مجاهدین قفقاز وارد تبریز شده بودند بدین قرار بودند :

شهدای محمد علی ناطق ( داروغه ) ، تقی اف ، علی اکبر خان برادر میرزا جلیل ( ملانصرالدین ) ، شهدای اسماعیل ( نابود کننده شجاع نظام ) ، اسدخان ، صادق عموغلی ، بالاحسن و داد بیک که

( با دو نفر گرجی در شبیخونی که به اردوی عین الدوله در باسنج زدند به شهادت رسیدند ) .

مشهدی محمد صادق خان ، مشهدی حسن معروف به خیاط که به نام حاجی خان معروف شد و اسد آقا ( به غیر از اسد آقای معروف که در جنگ سمیتقو شهید شد ) و صادق عموغلی و عدّه دیگر به استثنای چند نفر گرجی و علی اکبر خان برادر میرزا جلیل - هیچ کدام از اینها قفقازی نبوده ولی لباس قفقازی در تن داشتند . چون معروف بود این اشخاص بعب ساز و بعب انداز هستند - بنابراین در نظر گروه مستبدین اهمیت فوق العاده پیدا کرده بودند . این بود که با مرور زمان ، عدّه زیادی هم از مجاهدین تبریز در شکل لباس قفقاز لباس دوخته و به اینها ملحق شدند . ( ۱ )

#### تربیت مجاهد

از جمله کارهای ارجداری که مرکز غیبی به آن همت گماشت و در این راه خدمات ارزنده ای انجام داد تربیت مجاهد برای نگهداری آزادی و مبارزه با دژخیم بود که از بد و تشکیل گروهها برای این مهم ، افرادی مثل ستارخان و دیگر افراد جانباز وارد این گروهها می شدند که قبلاً افرادی معمولی بودند و از بطن تودهها برخاسته بودند ولی در سایه تشکیلات منظم و راهنمایی و رهبری های انقلابیونی مثل علی مسیو ، به سرداران و مجاهدان پرآوازه ای مبدل شدند که تاریخ به نام آنها افتخار می کند و این مجاهدان بودند که استبداد صغیر را از بین برده و مشروطه را دوباره زنده کردند . در کتاب دو مبارز جنبش مشروطه ، چنین می خوانیم:

( ۱ ) - مهندس کریم طاهرزاده بهزاد ، قیام آذربایجان در انقلاب

مشروطیت ایران ( تهران انتشارات اقبال و شرکاء ) ، ص ۴۸ - ۴۴ .

در نتیجه مقدمات مناسب و زمینه مساعدی بود که قیافه شهرتیریز به سرعت دگرگون شد - کسان بسیاری از بازاربان و آنهایی که دستشان به دهانشان می رسید تفنگ و فشنگ خریدند و دیگران که قادر به خرید اسلحه نبودند ، به کمک مرکزغیبی که از طریق روسیه ، به طور قاچاق ، اسلحه وارد می کرد ، صاحب تفنگ و فشنگ شدند . ستارخان از همان اول ، در صف مجاهدان وارد شد و از سردستانان فدائیان گردید . وی در آغاز که کار صورت منظمی نداشت ، به همراهی سایر سردستانان ، روزهای جمعه در بیرون شهر به آموختن رموز و فنون سپاهیگری بسط داد و طلبان اشغال داشت . بعدها در هر محله ای از شهر یک مرکز آموزش مجاهدان برپا شد . در آن مراکز ، همه روزه ، عصرها به سرپرستی و آموزگاری افرادی که در کار سپاهیگری سر رشته و سابقه ای داشتند جوانان و مردان به تمرین و مشق تعلیمات نظامی و یاد گرفتن اصول تیراندازی و سایر فنون جنگ پرداختند . ستارخان هم در مرکز آموزش کوی امیر خیز هم خود را مصروف این کار می داشت . گفتنی است که سر رشته داران چنان اهمیتی برای این کار قایل بودند که گذشته از بزرگترها ، برای بچه ها هم تفنگ چوبی تهیه کرده بودند و آنها هم برای خودشان در گوشه ای ، مشق و تمرین می کردند . کسروی که آن روزها در تبریز بوده وضع شهر را بدین گونه توصیف می کند : " شهر ، یکباره ، دیگر گردیده و گفتگوی همه از تفنگ خریدن و مشق سریازی کردن و آماده جنگ و جانفشانی کردن شده بود . " هر روز هنگام پسین بازارها بسته و چیت فروش و مسگر و هر چه که می بودند به خانه های خود می شتافتند و رخت دیگر کرده ، تفنگ برداشته ، آهنگ سریازخانه کوی خود می کردند . چون از کوچه ها گذشتی ، پیایی این شعر را از زبان بچگان شنیدی :

دولت مشروطه ما زنده و جاوید باد      ملت مشاق ایران زنده و جاوید باد



باید متوجه این نکته اساسی باشیم که دادن افزار جنگ به دست مردم کوچه و بازار، چه ناراحتی‌ها در پی می‌توانست داشته باشد ولی مرکز غیبی که مردان کاردان و هوشیاری در راس آن قرار داشتند، رشته کار را همیشه در دست داشت و از جزئی‌ترین خلاف و بی‌نظمی چشم‌پوشی نمی‌کرد. اگر به خاطر آوریم که بعضی از مجاهدان چون یوسف خزدوز و ایت خلیل (خلیل سگه) که کسوت فدائیکاری را محض پیشرفت خیالات خود در بر کرده بودند، در دادگاه غیابی یا حضوری محکوم به اعدام شدند و حکم دربارهٔ ایشان به سرعت اجرا شد به شایستگی و راه و روش گردانندگان امور مجاهدان، بی‌خواهیم بود، در نتیجهٔ این سخت‌کوشی‌ها و از خود گذشتگی‌ها بود که روز بروز صفوف مجاهدان منظم‌تر و کارآمدتر و بنیاد آن استوارتر می‌شد. بدین ترتیب بود که این دسته‌ها (مجاهدان و فدائیان) که بیشتر از کارگران و تهیدستان شهر و خرده بورژوازی و دهقانان و به طور کلی از مردم خرده پا تشکیل یافته بودند، به نیروی مسلح حقیقی انقلاب مبدل شدند و خواهیم دید که چه کارهای کارستان کردند. از میان این دسته‌های مسلح بود که مردان سلحشور و جانبازی چون ستارخان و باقرخان و حسین باغبان و میرهاشم خان و صدها تن دیگر پیدا شدند و از ارجمندترین خواست‌های انسانی پاسداری کردند (۱).

دربارهٔ خواست‌های اساسی اعضای حزب سوسیال دموکرات، ایوانف چنین نوشته است: "در سال ۱۹۵۲، در ایران، اولین گروه‌های سوسیال دموکراتیک به وجود آمدند. سازمان‌های مجاهدین غیرعلنی بود. این سازمان‌ها برای اولین بار، در سال ۱۹۰۵، در ماوراء قفقاز (۱) - رحیم رئیس‌نیا/عبدالحسین ناهید: دو مبارز جنبش مشروطه (تهران، انتشارات آگاه، چاپ دوم ۱۳۵۵) ص ۳۵ و ۳۲.

و شهرهای شمالی ایران به وجود آمد و به طور عمده از انقلابیون خرده بورژوازی، تجار، روحانیون درجه دوم و خرده مالکین، پیشموران، دهقانان و کارگران تشکیل می شد. سازمان های مجاهدین زیر نفوذ شدید جنبش انقلابی روسیه قرار داشتند و از طریق سازمان "همت"، با انقلابیون ماوراء قفقاز مربوط بودند. هدف و وظایف جمعیت مجاهدین در برنامه آن که در ماه سپتامبر سال ۱۹۰۷ در شورای نمایندگان سازمان های مجاهدین در مشهد به تصویب رسید، منعکس شده بود.

در این برنامه، مطالبات زیر عنوان شده بود:

تأمین حق انتخابات عمومی با رأی مساوی مخفی و مستقیم، تأمین هفت نوع آزادی که عبارت بود از: آزادی بیان، مطبوعات، اجتماعات، آزادی فردی و آزادی اعتصاب، مصادره اراضی شاه، باز خرید زمین های خوانین و تقسیم آنها بین دهقانان، هشت ساعت کار روزانه، تغییر سیستم مالیاتی از طریق بستن مالیات تصاعدی بر ثروت، تعلیمات عمومی اجباری و سایر خواست های دموکراتیک.

مجاهدین در نخستین سال های انقلاب، دسته های مسلح گارد انقلابی را که دسته های فدائیان نامیده می شد، از افراد داوطلب تشکیل دادند. این دسته های فدائی از دهقانان، کارگران، تهیدستان شهر و خرده بورژوازی تشکیل می شدند. (۲)

مرکز غیبی نفوذ معنوی زیادی بین مردم داشت و به پشت گرمی و پشتیبانی ایشان، به کارهای ارجداری دست می زد. از آنجائی که مردان کاردان و نیک نفسی در رأس مرکز غیبی قرار داشتند و به کارهای مردم دلبستگی از خود نشان می دادند این مرکز موفقیت های زیادی به (۱) - ایوانف، انقلاب مشروطیت ایران، ترجمه آذر تبریزی (تهران،

انتشارات شبگیر ۱۳۵۷)، ص ۵۱ - ۵۰.

دست آورد . مرکز غیبی با دو چشم باز ، کارهای محمد علی میرزا و اطرافیان او را می‌پایید و رشته انجمن تیریز یا بهتر بگوئیم ، کنترل جنبش مشروطه را در آذربایجان در دست داشت: به عقیده کسروی : " در بیرون ، حاج میرزا حسن مجتهد و دیگر ملایان و برخی بازرگانان در انجمن نشسته و سر رشته دار شده می‌شدند ، ولی آنان را آن شایستگی نمی‌بود و در نهان رشته جنبش را آن انجمن نهانی ( مرکز غیبی ) می‌داشت" (۱)

این همه نفوذ مرکز غیبی و رهبری جنبش مشروطه بیشتر مرهون مدیریت و فراست زنده یاد علی مسیو بوده است . در این زمینه ، در کتاب دیدار هم رزم ستارخان ، چنین می‌خوانیم : " باقرخان سالار ملی اصرار داشته که کمیته سری را ببیند . علی مسیو حاضر نمی‌شده تا این که شیء دست به صحنه سازی می‌زند و چند تن را با عمامه و ریش و قیافه‌های دیگر آراسته و در یک زیر زمین می‌نشاند و سالار را از راهروهای تاریک گذرانده و اجازه می‌دهد که فقط در آستانه آن محل بنشیند و بدون یک کلمه‌ای حرف زدن یک فنجان چائی بخورد و زود بلند شود . در واقع ، بدان وسیله او را مجذوب و مرعوب کمیته سری که سازمان مرموز و معما سی شده بود می‌کند و برمی‌گرداند . و نیز موقعی برای این که مخالفین را بهم دهد و موافقین را امید ، سالن بزرگ انجمن ایالتی را با چراغ‌ها و لنت‌های بزرگ روشن می‌کند و پرده‌ها را محکم می‌کشد که داخل سالن دیده نشود و آنگاه در دهلیز مقداری کفش و بوتین و چکمه‌های نو و مستعمل می‌چیند و وانمود می‌کند که عده‌ای از قفقاز برای کمک به مشروطه و مذاکرات محرمانه و مهم آمده‌اند . ببینید چه تدابیری داشته است؟" (۲)

(۱) - احمد کسروی: تاریخ مشروطه (تهران ، انتشارات امیرکبیر ، چاپ ۱۳۱۲) ص ۱۷۶

(۲) - نصرت الله فتحی ( آتشباک ) : دیدار هم رزم ستارخان ( تهران ۱۳۵۱ ، چاپ دوم ، ص ۱۳۴ )

عمده هدف مرکز غیبی و انقلابیون راستین آذربایجان مبارزه با استبداد داخلی و پیکار با استعمار خارجی بود. آنها خود دریافته بودند که بدون قطع ریشه‌های مزدوران داخلی که عوامل مستقیم استعمار هستند، مبارزه با امپریالیسم جهان‌خوار معنایی نخواهد داشت. به محض تشکیل، این مرکز، دست به کارهای مهم انقلابی زد که در این باره از ایوانف کمک می‌گیریم:

"به علاوه، شورائی به نام "شورای مخفی" هم به وجود آمد که پول و ذخایر گندم سرمایه‌داران را مصادره و بین فقرا تقسیم می‌کرد. املاک شاه و خانواده او در آذربایجان مصادره گردید."

انقلابیون پس از استقرار حکومت خود در تبریز، قدرت و نفوذ خود را در شهرها و نواحی دیگر آذربایجان توسعه دادند. دسته‌های مسلح فدائیان را برای مبارزه با مرتجعین از تبریز به مأموریت خارج می‌فرستادند. همچنین نمایندگان انجمن تبریز برای تشکیل انجمن‌ها و واحدهای فدائی و به طور کلی برای انجام کارهای انقلابی محلی، به اطراف اعزام می‌شدند. در نوامبر ۱۹۵۸، انقلابیون تبریز شهرهای مراغه، مرند، سلماس و غیره را اشغال نمودند. جاده جلفا - تبریز به کلی از مرتجعین پاک شد. در اواسط نوامبر، قسمت مهمی از آذربایجان به اطاعت تبریز انقلابی درآمده بود. در دهات و شهرهای اشغال شده از طرف انقلابیون، اغلب اوقات، پرچم‌های سرخ افراشته می‌شد. توسعه نفوذ تبریز انقلابی در نواحی آذربایجان با توسعه جنبش دهقانی توأم بود. دهقانان خوانین مرتجع را از املاک خود بیرون می‌رانند و احشام و گندم و سایر ذخایر خوانین را مصادره کرده، بین افراد مستمند تقسیم می‌کردند.

در برخی موارد، انجمن تبریز و ستارخان با سرمایه‌های خارجی و

خارجیان مخالفت می‌کردند مثلاً علیه عدای از ملاکین آذربایجان که تابعیت تزار را داشتند تظاهراتی انجام گرفت. در اواخر سال ۱۹۰۸، به کمپانی انگلیسی تلگراف هند و اروپا پیشنهاد شد حق امتیاز خود را مستقیماً به صندوق انجمن تبریز پرداخت کند (۱).

در اثر این تدابیر و از بین برداشتن عوامل استبداد، به قول طاهرزاده بهزاد، مدتی نفوذ علی مسیو در تبریز غیر محدود بود. جان و مال و سکنه تبریز سپرده دست او بود. شب‌ها که در تمام خیابان‌های تبریز مجاهدین گردش می‌کردند و از هر طرف صدای تیرپه‌گوش می‌رسید کوچکترین اشاره او کافی بود که حیات عدای دچار خطر شود، ولی علی مسیو با داشتن چنین قدرتی، گاهی برخلاف اصول مشروطیت ————— بزرگی داشت و با کمال جدیت، مواظب رفتار مجاهدین بود. نفوذ او به حدی بود که حتی حاج مخبرالسلطنه، والی آذربایجان، نیز از روی حساب می‌برد.

### نخستین نطق علی مسیو

طاهرزاده بهزاد، درباره اولین نطق علی مسیو چنین می‌نویسد:

\* به ما خبر دادند که در محله ارمنستان، با رمز مخصوصی، همدیگر را ببینیم. مطابق دستور، مهابستی از هر گروه فقط دو نفر انتخاب و حاضر بشوند. ساعت مقرر، در محله ارمنستان، در سالن بزرگی، حاضر شده مطابق معمول، در تاریکی مطلق، شخص ناشناسی برای حضار صحبت کرد و با این بیت آغاز سخن نمود:

ندیدی که چون گریه عاجز شود  
برآرد به جنگال چشم پلنگ  
و گفت ما از خطر نمی‌ترسیم چون مستغرق در خطریم!! ما که

(۱) — ایوانف: انقلاب مشروطیت ایران، پیشین، ص ۷۶ و ۷۷.

اسلحه برداشته‌ایم مثل مستبدین میل نداریم کسی را بدون تقصیر بکشیم .  
 ما وظیفه سنگین به عهده گرفته‌ایم ولی به یاری خدا این وظیفه را انجام  
 خواهیم داد . دشمنان ما خیلی قوی هستند ولی ایمان به کارهای  
 خودشان ندارند و برعکس ما ظاهراً "خیلی ضعیف بوده ولی از روی ایمان  
 اقدام می‌کنیم . ای هم مسلکان عزیز ، باید بدانید در چه راه پرخطری  
 قدم گذاشته‌اید . برای هموار کردن شاهراه آزادی ، باید جان نثار کرد ،  
 عنوان فدائی را به رایگان نمی‌شود به دست آورد !! باید در واقع فدائی  
 شد . اگر کسانی در میان شما هستند که از جان یا ثروت خود می‌ترسند  
 فوراً باید استعفا بدهند ، زیرا این کار، کار پرخطری است . ممکن است  
 به شماها مأموریت‌های پرخطری داده شود . انجام این مأموریت‌ها  
 اجباری است . در صورت مسامحه یا ارفاق یا هر فکری که منتهی به عدم  
 انجام وظیفه باشد ، مسامحه کار محسوب و سخت مجازات خواهد شد . شما  
 باید از ۷۲ تن شهیدای کربلا سرمشق بگیرید . با این که آن‌ها  
 می‌دانستند کشته خواهند شد . قدم عقب نگذاشتند . شما هم وارد میدان  
 جانبازی شده‌اید و باید بدانید شماها برای خوردن و آشامیدن و عیش  
 و نوش دعوت نشده‌اید بلکه برای گرفتن حق حیات و آزادی خودتان در  
 میدان جانبازی قدم گذاشته‌اید .

ملت ایران چندین صد سال است که اسیر است . شما دور هم جمع  
 شده‌اید که زنجیر اسارت را پاره کنید ، ولی باید بدانید شما تنها و  
 بی‌یار و یاور نیستید . از آن روزی که قدم به این راه گذاشته‌اید از دور  
 جسمانی ناظر کردار و گوش‌هایی سامع گفتار شماست ، چنانچه يك خطری  
 در حق یکی از هم مسلکان شما پیش بیاید و جانش تلف شود مطلقاً  
 قاتل او کشته خواهد شد و بازماندگان او از طرف فدائیان هم مسلک  
 خود نگهداری و پرستاری خواهند شد و تاریخ نام او را با احترام و تجلیل

خواهد نوشت. ناطق سپس از جریان انقلاب کبیر فرانسه شرحی داده و به سخنان خود خاتمه داد و حضار متفرق شدند. بعدها فهمیدیم که سخنور مرحوم علی مسیو بوده است.<sup>۱۰</sup> (۱)

این نطق که سرشار از تهور، شجاعت و کاردانی علی مسیو است، نشان می‌دهد که او چقدر مردام دوست بوده و به یاران خود اکیسدا<sup>۱۱</sup> سفارش می‌کند که ما نباید مثل مستبدین کسی را بدون تقصیر بکشیم. در حالی که می‌دانیم در آن موقع علی مسیو چه نفوذ قابل توجهی داشت و با یک اشاره، می‌توانست زندگی خیلی افراد را به خطر اندازد. او در سخنان خود نشان می‌دهد که چقدر برای آزادی اهمیت قائل است و شهید شدن در راه آزادی را یک فریضه می‌داند و شهیدای راه آزادی را با شهدای کربلا مقایسه می‌کند. او به یاران خود یاد آوری می‌کند که ملت ایران قرن‌هاست که اسیر است و به آنان گوشزد می‌کند که وظیفه آن‌هاست این زنجیر اسارت را پاره کنند. زنده یاد علی مسیو چون درباره اقلب انقلاب‌های دنیا به ویژه انقلاب کبیر فرانسه مطالعه عمیقی داشت از تجربیات آن انقلاب‌ها استفاده می‌کرد. با این که می‌دانست خود و یارانش در مقابل استبداد و عوامل ارتجاع از نظر کمیت ضعیف هستند ولی ایمان داشت که دولتیان برای قدرت و مقام و زور زور زندگی می‌کنند و در مقابل افراد مؤمن به آزادی و انسانیت ضعیف هستند. او خوب می‌دانست که با وحدت و از جان گذشتگی، می‌توان بر بزرگترین نیروهای ظالم دنیا غلبه کرد. چون آن نیروها هر چقدر هم قوی باشند بپرکاغذی<sup>۱۲</sup> بیش نیستند.

دکتر سلام الله جاوید درباره علی مسیو می‌نویسد:

«در جریان انقلاب تبریز، علی مسیو به مناسبت مقام حزبی کارهای

(۱) — کریم طاهرزاده بهزاد، قیام آذربایجان در ۱۳۰۰، پیشین، ص ۷۶ و ۷۴.

پر مسئولیتی را انجام می داد . ترتیب تماس با نمایندگان خارجی و تأمین اسلحه و آذوقه مجاهدین را علی مسیو اداره می کرد . مبارزه با دولتیان نیز اساس کار علی مسیو بود . پاسداری محل ها را تنظیم کرده به هر دسته از فدائیان ، پاسداری يك محل را محول می کرد . بین دسته های فدائیان رمز به وسیله علی مسیو متداول شد .

در اوایل ، کلانتری ها از بین نرفته بود . گاهی بین گزیمه ها ( پاسداران ) کلانتری ها و فدائیان نزاع پیش آمد می کرد . در یکی از نزاع ها ، از فدائیان قاسم خان نامی کشته شد ( اولین قربانی بود ) ولی قاتل او ، لوطی علی خان را فدائیان گرفتند و با دستور علی مسیو به ارک تسلیم کردند . این عمل مجاهدین مورد توجه مردم تبریز گردید و سبب رعب گزیمه ها شد . علی مسیو با کج رفتار و خائنین خشن بود . جزای جنایتکاران را زود می داد و آن ها را به سختی تنبیه می کرد . علی مسیو در نتیجه کاردانی و واقع بینی ، از هر کسی در موقع خود برای مقصد اساسی استفاده می کرد ، چنانچه از " ایت خلیل " که آدم بی باکی بود و به آزادی علاقه داشت استفاده ها کرد ، او را تشویق نمود تا اصغر خان نامی را که از تهران به مأموریت ترور کردن سر دستگاه آزادی آمده بود از بین ببرد . ایت خلیل با زرنگی خود و به کمک دو نفر ، اصغر خان را از بین برد و به مرتجعین درس عبرت داد .

علی مسیو اغلب شب ها نمی خوابید و به سنگرها و پاسدارها سرکشی می کرد و در نتیجه فداکاری او فدائیان ، جان و مال مردم در قلمرو آزادی خواهان محفوظ بود ، دزدی و نزاع کمتر اتفاق می افتاد . علی مسیو اغلب ، از جریان روز زود تر مطلع می شد ، چنانچه مرحوم طاهرزاده وقتی مأموریتی داشت که از بصیرالسلطنه حواله گندم بگیرد . بصیرالسلطنه برای تطمیع سیصد تومان به طاهرزاده پیشنهاد می کند .



مرحوم طاهرزاده آن را رد می‌کند . فرد ای آن روز، علی‌سیوا زطاهرزاده نسبت به عمل مزبور، قدر دانی می‌نماید .

فدائیان ایرانی ساکنین قفقاز، گرجی‌ها، ارمنی‌ها و مسلمانان قفقاز که در انقلاب تبریز شرکتی داشتند در اوایل تابعیت مرکز غیبی را قبول نداشتند . این موضوع باعث رنجش فدائیان محلی می‌شد ، حتی بعضی مواقع، کار به بگو مگو می‌کشید .

این موضوع به کاردانی علی‌سیو و مساعدت حیدرخان عمواغلی، حل گردید و قرار شد به طور عموم، فدائیان خارجی و ایرانیان کسه از خارج آمده‌اند تابع مرکز غیبی باشند . هر وقت حیدر عمواغلی در تبریز بود، مرحوم علی‌سیو با مشارالیه در کارها مشورت می‌کرد .

موضوع مخالفت چند تن از فدائیان در جریان نطق کردن مرحوم شریف‌زاده نیز توسط مرحوم علی‌سیو حل گردید . او مشهدی محمد صادق مجاهد را وادار کرد که رفته از مرحوم شریف‌زاده عذر بخواهد . علی‌سیو در دشواری‌ها و مواقع سخت، یار و یاور سردار ملی بود و در موقع پاکین آوردن پرچم‌های سفید، علی‌سیویکی از مشوقین اصلی بوده است . فعالیت علی‌سیو همیشه مورد بغض و حسد مرتجعین بود، چنانچه وقتی که رحیم خان چندی در باغ شمال مسلط شد دستور داد خانه علی‌سیو را غارت کرده پسرش را زندانی نمایند . رحیم خان در توقیف اشخاصی که اصرار می‌کرد اولی علی‌سیو بود .

از نظر مادی، خسارتی که به علی‌سیو وارد آمده بی‌حساب است، دو دفعه خانه‌اش غارت شده و دارائیش از بین رفته است . از نظر جانی خسارتش بیشتر است . سه پسر او در راه انقلاب و آزادی از بین رفتند؛ (۱)

(۱) - دکتر سلام الله جاوید : فداکاران فراموش شده ( تهران، چاپ

اتحاد ۱۳۴۵ ) ، ص ۲۲ - ۱۹ .

چون بزرگترین علت ایجاد مرکز غیبی خدمت به خلق و پاسداری از استقلال و آزادی بود و این مردان آزاده می‌خواستند از این طریق ریشه ضد آزادی و مخالفت با حریت را از بن برکنند و دموکراسی را به کشور بازگردانند و چنانکه دیدیم، برخلاف سایر شهرها، تبریز این مهم را دست کم نگرفت و به تربیت جاهد و ایجاد مرکز غیبی و انجمن ایالتی همت گماشت و از این راه به مقصود رسید. چون غرض از به وجود آمدن این مراکز و نهادهای دموکراسی، رفاه مردم بود لذا کوچکترین انحراف‌ها تنها باعث می‌شد که آن‌ها از هدف مقدس خود به بیراهه بیفتند بلکه اعتماد توده مردم نیز از آن‌ها سلب می‌شد. علی‌سیو، با کمال جدیت و هوشیاری، مراقب این مسئله بود که کوچکترین لغزش را اجازه ندهد لذا افرادی که خواستند از قدرت مرکز غیبی در راه امیال فردی خودشان استفاده کنند از سر راه برداشته شدند. کسروی می‌نویسد:

«... پس از آن کشاکش که در میان قفقازیان با علی‌سیو و همدستانش درباره سردستگی پیش آمد و با فیروزی علی‌سیو و همدستان او پایان پذیرفت، اینان بهتر دانستند که رویه به سامان‌تری به دست خود دهند و این بود دست‌گیر باز کرده، از مرکز غیبی فرمان کشتن چند تن از مجاهدان را دادند که با دست همراهان‌شان کشته‌گردیدند. یکی از کشته‌شدگان یوسف خردوز بود که از سردستانان مجاهدان به شمار می‌رفت و خود مرد زبان‌داری می‌بود و در انجمن و دیگر جاه‌ها پیش افتاده سخن می‌گفت. "مرکز غیبی" خود سری‌هایی از او سراغ می‌داشت و این بود دستور کشتنش را داد و چون روزنامه انجمن این سرگذشت را با جمله‌های نیکی به رشته نوشتن کشیده، چنین پیدا است که همان نوشته خود "مرکز غیبی" است - اینک همان را در پالین می‌آوریم: "مشهدی یوسف خردوز تبریزی که از چندی به این طرف کسوت

فداکاری را محض پیشرفت خیالات خود در بر کرده بود ، نقشهٔ افعال او هر دقیقه با دست مفتشین مخفی در دایره قضاوت فرقهٔ مجاهدین فی سبیل الله مکشوف و هر روز صفر عصیان را در نامهٔ اعمال او می گذاشتند تا این که حقوق قانونی این سلسلهٔ نجیبه به آخر رسیده و خط اعدام به نام وی کشیده شده . . . .

مقارن روز چهارشنبه ، دوم ماه ، در حینتی که مشارالیه از میدان معروف " هفت کچل " عبور می نموده است يك نفر از مجاهدین مانند هیگل غضب ، راست در مقابل حریف ایستاده و خبردار کرده است : ملتفت باش تیر اجل را که قرعهٔ فنا به نامت کشیده شده و رفتنی هستی .

گناهکار تا می رود چیزی بگوید یا جنبشی کند گلوله از ضلع چهارم قلبش گذشته از پشتش به در می رود و متعاقب آن يك گلوله دیگر خورده جان به جان آفرین تسلیم می کند . دیگر یوسف خزدوز نیست .

این داستان روز ۱۹ شهریور ( ۲ شعبان ) رخ داد . (۱)

دربارهٔ شخصیت و ترور یوسف خزدوز ، طاهرزاده بهزاد نیز چنین

می نویسد :

" تیرباران شدن یوسف خزدوز که یکی از مبرزترین و رشیدترین و بی باک ترین و باهوش ترین و فداکارترین مجاهدین و سخنوران زمان خود بود ، روی عدم اطاعت از نظم و تربیت و گفتارهای خود سرانه بود . یوسف خزدوز " میرابو " ی تبریز بود . آن مرحوم برای انقلاب خلق شده و طرز بیان او سحر می کرد . روزی نبود که در حیاط انجمن ایالتی با سخنان آتشین خود دیگر احساسات مردم را نجوشاند .

یوسف خزدوز ، با لطف بیان سحرآمیز ، قادر بود در چند دقیقه ، مردم را بگیراند و بخنداند و در گرداب تحیرش غرق بکند و در دریای

(۱) — احمد کسروی : تاریخ مشروطه ، پیشین ، ص ۴۶۶ و ۴۶۷ .

تا امید ی غوطهور سازد و در آسمان‌های فتح و ظفر به تماشا سیر دهد .  
یوسف خزدوز ، در اثنای نطق و بیان ، قادر بود هر نامه‌ای که به  
دستش بدهند با مهارت حیرت انگیز مضمون آن را به دلخواه خود تفسیر  
و بیان کند .

یوسف خزدوز کلیهٔ مخابرات و مکاتبات مستبدین را قبضه کرده و به  
وسائلی به دست آورده و در انجمن ایالتی برای مردم می‌خواند .

اگر نطق و بیان سخنگویان انقلاب ، مثل دکتر رضا زاده شفق و  
میرزا غفار زرنوزی و حیدرخان عموافلی ، میرزا حسین کمال ( مدیر مدرسه  
کمال ) و کربلا علی حریری شنوندگان خود را به شور و هیجان می‌آوردند  
یوسف خزدوز شنوندگان خود را با سحر بیان ، منقلب و آشفته و آنان را  
به سنگرهای مقدم جنگ روانه می‌کرد — مثل این که اعصاب مردم با اعصاب  
خود یوسف خزدوز اتصال پیدا کرده تبسم او مایهٔ تبسم خلق و تحیسر او  
مایهٔ تحیسر خلق می‌گردید و فریادهای او کافی بود که شور و ولوله به جان  
مردم بیاندازد .

به خاطر دارم روزی در نتیجهٔ نطق آتشین او یکی از حضار بلند  
شده قماش را از غلاف کشید و محکم به سر خود زد و گفت مستبدین  
بدانند ما از جان گذشته‌ایم .

آیا این عمل را به جز ماتیم شدن نام دیگری می‌توان گذاشت؟  
و صف آن خصایل در نتیجهٔ حس غرور و خود پسندی که خودش را از  
رهبران ارشدتر از خود مثل علی مسیو ، حاج علی دوانروش ، حاج علی  
نقی گنجهای ، محمد صادق خان ، علی اکبر خان ، برادر میرزا جلیل  
( ملانصرالدین ) ، بالاتر دانسته و دست به اقدام خود سرانه زد و  
چند دفعه شفاها " و کتبا " از طرف ریش سفیدان و مرکز غیبی اخطار شد .  
وقتی که آن مرحوم به اقدامات خود سرانهٔ خود ادامه داد در میدان هفت

سرنوشت یوسف خزدوز درباره نایب خلیل نیز تکرار شد ، منتهمی به شکل دیگر . در این باره نیز از طاهرزاده بهزاد کمک می‌گیریم :

” نایب خلیل ، معروف به ایت خلیل ، در نتیجه حمایت علی مسیو ، دارای نفوذ فوق‌العاده‌ای شده بود . علی مسیو هم از نایب خلیل — استفاده‌های سیاسی می‌کرد . از آن جمله گزارش رسیده بود که اصغر خان نامی از تهران وارده شده در محله اهراب منزل کرده و مأموریت او این است که با دستیاران خود چند نفر از سران مجاهدین را از بین ببرد . در نتیجه تحقیقات ، این گزارش درست درآمد و نایب خلیل — مأموریت پیدا کرد که با دو نفر مجاهد شر او را بکند .

نایب خلیل شی به سراغ اصغر خان رفته و از پشت بام وارد اطاق او شد و او را از زیر کرسی بیرون کشید و به حیات او خاتمه داد و گوش او را به عنوان گواه انجام عمل در توی قوطی سیگار گذاشته و با نشان دادن آن بعضی از رجال مستبد را مثل ساعد الملك و غیره ترسانند و قول گرفت که دست از فشار بردارند .

و وقتی حاج مخبرالسلطنه از علی مسیو گله کرد و علت حمایت او را پرسید ، علی مسیو پاسخ داد که مشروطیت ایت خلیل را هم لازم دارد تا پاسخ نایب اصغرها را بدهد .

شرارت نایب خلیل روزافزون بود ، تا يك روز در روز روشن مست کرده و کسی را کشت . او را گرفته و به زندان انداختند . در بازپرسی ، با کمال بی‌پروایی ، به تمام کشتارهای خود اعتراف کرد و به امید این که علی مسیو از او حمایت خواهد کرد ولی این دفعه علی مسیو دیگر به وجود او احتیاج نداشت و حتی خود او هم از نایب خلیل می‌ترسید . به

(۱) — کریم طاهرزاده بهزاد ، قیام آذربایجان ، پیشین ، ص ۳۸۶ و ۳۸۷ .

والی جواب داد طبق قانون رفتار کنید . مرگ او رسیده بود . نایب  
خلیل را ، در حالی که پایش در کند و گردنش در زنجیر بود ، دستمال  
ابریشی را خیس کرده و به گلویش تیانده و به زندگی او خاتمه دادند .  
بعضی مرگ ها هست که زندگی دیگران را تأمین می کند . — مرگ نایب  
خلیل از آن مرگ ها بود . " (۱)

در اینجا لازم است شعری را بازگو کنیم که گویای حال مردان  
فداکار تبریز است :

تبریز! مردان تو سرسختند و یک رنگ  
با خون خود شویند از دامان خود ننگ  
زحمت کش صلحتند و هم دشمن کش جنگ  
خلق تو در مشروطه پرچم دار گردید  
از نهضت تو ملتی بیدار گردید  
مدیون مردان تو شد ایران آزاد (۲)

### نخستین اعلامیهٔ مرکز غیبی

" حزب سوسیال دموکرات ایران که اغلب به نام کمیته غیبی نامیده  
می شد ، در طلوع مشروطیت ایران اعلامیهٔ مهمی پخش کرد که ذیلاً درج  
می گردد :

### رنجبران دنیا متحد شوید

ما سوسیال دموکرات ها مدافعین حقیقی آزادی ، اعلام مشروطیت  
ایران را در روز مسعود به دوستان و آزادی خواهان تبریک می گوئیم . به  
تمام علما ، تجار طرفدار تودهٔ خلق و تمام مجاهدین اسلام که در اطراف  
(۱) — همان کتاب ، ص ۴۵۴ و ۴۵۵ .

(۲) — یدالله مفتون امینی: کولاک ، از شعر "سرود تبریز بزرگ" ، ص ۳۴ .

برای رسیدن به هدف مقدس خود از جان و مال گذشته‌انسیسد درود می‌فرستیم و به برادران تهرانی خود خطاب کرده و می‌گوئیم:

هموطنان، برادران، شکر خدای عادل را که به ما فرصت داد اولین قدم را برای رسیدن به هدف مقدس خود در سایه اتحاد و کوشش خلل ناپذیر برای آزادی برداریم. برادران حقیقی، اینک در سایه اتحاد و یگانگی، اقدام به هر عملی ممکن است، چنانچه ژاپن در سایه پنداری و عزم راسخ، دشمنی مثل دولت روس را مغلوب کرد. ما مجاهدین اسلام، که مردان خدائیم، نمی‌توانیم به موفقیت حاصله قناعت کنیم، به جای خود بنشینیم. موقع آن رسیده است علم سرخ آزادی را برافرازیم. به يك مشت دشمنان آزادی و عدالت فرصت ندهیم که با اغراض و منافع خصوصی خود، شفق خون آلود مشروطیت را که ثمره خون بهای آزادی است روپوشی نمایند.

زنده باد دوستان آزادی و مشروطیت

مرگ بر دشمنان آزادی

کمیته تبریز - حزب اجتماعیون عامیون ایران (۱)

عضو گه‌ری مرکز غیبی

طاهر زاده بهزاد، درباره چگونگی عضوگیری مرکز غیبی، چنین

می‌نویسد:

"مشهدی علی، معروف به جوان، که پسر مشهدی اسماعیل قورخانه چی بود و پدرش در سانحه حریق قورخانه چشم‌های خود را از دست داده بود، جوان با شور و فداکاری بوده و در این کشمکش و غلیان از همه بیشتر به هر مکانی رفته و به هر محفلی سر زده و از هر کسی مطلبی

(۱) - دکتر سلام الله جاوید: نهضت مشروطیت ایران، پیشین، ص ۷۵.

می‌شنید با رفقا در میان می‌گذاشت. روزی، به نگارنده گفت، می‌گویند کسانی هستند که نام آن‌ها را فدائی گذاشته‌اند و اگر کشته شوند به بهشت خواهند رفت، بیا ما هم فدائی شویم. من پاسخ دادم که فدائی هستیم، دیگر فدائی شدن مثل فراش شدن ولیعهد نیست که مبلغی بدهیم و یک نشان حضرت اقدس به کلاهمان بزنیم (کسانی که به خاطر دارند می‌دانند که در آن ایام، ولیعهد ایران همه وقت در آذربایجان ساکن بود. نشان‌هایی به فراش‌ها می‌داد و بدینوسیله مجاز می‌شدند به مال و جان و ناموس مردم همه گونه تجاوز و تجاوز بکنند و اسم آن نشان‌ها را نشان حضرت اقدس می‌نامیدند). مشهدی علی به من توضیح داد که این موضوع این طور نیست و اظهار کرد که یک مرکز غیبی وجود دارد که آنجا را هیچ کس نمی‌شناسد و دستورات را هم همان مرکز غیبی می‌دهد، و پذیرفتن عضو هم با این شرایط است که پس از این کسسه تحقیقات کاملی در اطراف اخلاق و اوطلب و خوش نامی فامیل او به عمل آمد و رفته عضویت صادر می‌کنند و ما باید درخواستی نوشته و به آن مرکز غیبی بفرستیم تا شاید پذیرفته بشویم. این درخواست تهیه و تسلیم گردید. پس از مدتی، برگ‌های عضویت به شماره ۲۶ و ۲۷ به دست ما رسید و ما را به مرکز غیبی دعوت کردند و با کمال حیرت و تعجب مشاهده کردیم که به داخل خانهای دلالت شده‌ایم که به هیچ عنوان روشنائی نداشت و کسانی که با ما صحبت می‌کردند در تاریکی برق اسلحه آنان مشاهده می‌شد و در ظلمت و تاریکی، کوچکترین علامتی جهت شناسائی از آن‌ها مشاهده نکردیم و تعهدات کتبی از ما گرفته و معرفی چند جوان پاک و رشید و فداکار را از ما خواستار شدند و علاوه کردند که فدائیان باید اجرای اوامر مرکز غیبی را بدون مسامحه و تحلل انجام دهند. حفظ اسرار مرکز غیبی و انجام امری که با قرعه به یک نفر اصابت و صادر می‌شد،



جزو شرایط اساسی بود . عدم تعدی و تجاوز به مردم و برعکس ایـراز محبت و همدردی با آنان و حفظ اخلاق حسنه و رفتار پسندیده ، توصیه شده و عدم تماس با مستبدین و امثال آن‌ها را تأکید می‌کردند . این تعهدات را کتبا " از ما گرفتند و گفتند وقتی که تعداد شما به ده نفر برسد ، حفاظت و حراست محلّه شما در شب‌ها به شما واگذا خواهد شد . سپس خانه مرکزغیبی را ترك و به منزل خود برگشتیم .

طاهرزاده بهزاد اضافه می‌کند :

چنان که در بالا نوشتیم ، فدائیان در تحت شرایط دقیقی، انتخاب می‌شدند . صرف نظر از این که خود شخص داوطلب باشد یا او را دعوت بکنند . قبل از مذاکره مستقیم با خود داوطلب ، محرمانه در اطراف اخلاق او و افراد عائله او بررسی‌های کاملی می‌کردند . پس از این که گزارش رضایت بخش می‌رسید ، آن وقت مذاکرات شفاهی شروع شده و در درجه سوم تعهدات کتبی گرفته می‌شد . یکی از سنگین‌ترین شرایط این بود که پس از تعهد و دریافت عنوان " فدائی " ، ملزم بود کلیه اسرار را حفظ کند .

اگر خلاف او ثابت می‌شد ، جانش دچار خطر بود ، چنانچه دیدیم یوسف خز دوز را به اتهام بروردادن اسرار در روز روشن گلوله‌باران کردند . بنا به توضیح بالا ، انتخاب و معرفی فدائی محتاج بررسی‌های کامل بود . پس از تحمل زحمات فوق‌العاده اشخاص ذیل پذیرفته شدند .

- ۱- میرابوطالب ، ۲- شهدی علی جوان ( کشته شده است ) ،
- ۳- شاطرخلیل ( زخمی شده ) ، ۴- محمد حسین برادر شاطرخلیل ،
- ۵- شهدی عبدالرحمن ( زخمی شده ) ، ۶- کربلاکی رحیم معروف به قورخانه جی ، ۷- کربلائی رضا ( کشته شده ) ، ۸- محمد آقا ، عموزاده اینجانب ( کشته شد ) ، ۹- شاطررضا ( کشته ) ، ۱۰- موسی خان ، نوه

عموی اینجانب ( کشته شده ) ، ۱۱- شاطر محمد حسین برادر محمد صادق خان معروف که بعداً رئیس مجاهدین محله ما شد ( کشته شد ) ، ۱۲- حضری گوران ( کشته شد ) ، ۱۳- قاسم گوران ( اولین قربانی مجاهدین ) ، ۱۴- اینجانب ( دو دفعه زخم برداشتم ) .

چنان که ملاحظه می شود از چهارده نفر ۸ نفر با مرور زمان شهادت نوشیدند و چند نفر دیگر هم زخم برداشتند و تا آنجائی که اطلاع دارم بجز اینجانب و میرابوطالب همه وفات کردند . از تاریخ ورود اشخاص فوق الذکر به بعد ، در محله چرنداب ، پاسداری در شب هسا برقرار گردید .<sup>۱۰</sup> (۱)

درباره مردانگی و انسان دوستی و غیرت و شهامت شادروان علی مسیو نقل قول های فراوانی شده که به جاست در اینجا از کتاب دیندار هم رزم ستارخان نیز شمای بازگوشود :

" از هم دستان کیمته سری آن مرحوم ( علی مسیو ) ، شهیدی حاج آقا خطائی ، محمد واحد برادران سلماسی ، حاج میرزا ابراهیم ، دکتر زین العابدین ایران شهر ، شهیدی محمد بلاغ بودند که صمیمانه به کندن ریشه مطلق العنانی اشتغال داشتند . بعد از چندی ، علی مسیو رئیس بلدیة تبریز شد و گویا معدن نمک را هم در اجاره داشته است . می دانستم که این شخص با اجل خود مرد ولی سال های بعد ، خانه اش از طرف مستبدین غارت شد و پیران ، عجبا ! خانه کسی را غارت کردند که بعد از شکست خوردن و تسلیم شدن محله شتریان ( دوه چی ) که او باش فرصت طلب به خانه ها ریخته و غارت می کردند ، او چویی در دست داشته و به اتفاق دوسه تن مجاهد مسلح خانه به خانه می گشت و غارت کنندگان را می راند و اموال غارتی را به صاحبان شان پس می داد ، (۱) - مهندس کریم طاهرزاده بهزاد : قیام آذریا ، ۶۳۶۵ ، پیشین ، ص ۶۳۶۵

صاحبانی که تا دو روز قبل در ردیف مستبدین بودند و بدخـــــــــــــــــواه  
مشروطه طلبان .

نوکر میززا رفیع خان نام ، که اهل دوه چی بوده ، به خودم می گفت :  
" اربابم با زنش از خانه فرار کرده بودند . یغماگران آن چه در خانه بود  
گرد آورده و می خواستند بیرون ببرند و من از ترس جانم در گل خانه زیر  
سبد بزرگی پنهان گشته بودم . در يك چنین لحظه باریکی بود که صدای  
تشرعلی مسیوکه داشت یغماگران را می زد و اموال را پس می گرفت در  
حیاط پیچید . بیرون آمدم و خودم را معرفی کردم . او در عین حال که  
غارت گران را بیرون می کرد به آن ها می گفت : ما انقلاب کرده ایم که جلو  
غارت را بگیریم نه این که اجازه بدیم اموال مردم را ولو آن که دشمن ما  
باشند به یغما ببرند .

سپس اموال را تحویل من داد و گفت : " در حیاط را ببند " و از  
آنجا به خانه های دیگر پرداخت . (۱)

بدون افتراق ، این آذریباجان بود که برای نخستین بار در ایران بمبارزات  
ضد استبدادی و ضد استعماری سیستم منظمی داد و با به وجود آوردن تشکیلات  
مرتب توانست نهال آزادی را آبیاری کرده و نهادهای دموکراسی را در ایران  
ایجاد کند . در آن زمان ، علاوه بر این که کنترل نهضت مشروطیت در  
دست تبریز بود ، بنا به نوشته زنده یاد صمد بهرنگی : " در خود تبریز  
آذریباجان دست به اصلاحات دامن داری نیز زده شد ، از جمله نخستین  
شهریانی ایران در تبریز بنیان گذاشته شد . انجمن تبریز چنان قدر و  
محبوبیتی یافت که حتی برای آذریباجان والی انتخاب کرد ( جلال الملك  
را انتخاب کردند ) . هنوز قانونی برای عدلیه تصویب نشده بود که انجمن  
پیشگام شد و بی اجازه والی وقت ، استیناف ( دادگاه دوم ) را تشکیل  
(۱) - نصرت الله فتحی ( آتشپاک ) : دیدار ( بقیه در صفحه بعد )

آذربایجان و محمد علی میرزا یکدیگر را خوب شناخته بودند . از همین رو بود که وی بعد از به شاهی رسیدن ، بزرگترین دشمن خود را آذربایجان می شمرد و تمام قوای خود را برای برانداختن تشکیلات آنجا به کار می برد ، و برای ساختن کادر رهبری و هسته مرکزی نهضت ، تلاش می کرد . وی توطئه می چید ، آدم های معلوم الحالی را سر وقت تبریس می فرستاد ، ایل ها و مخصوصاً شاهسون ها را می شوراند و به غارت چپاول شهرها و روستاهای آذربایجان وامی داشت . عثمانی ها را به دشمنی برمی انگیزت ، قشون می فرستاد و بالاخره راه را برای ورود روس های تزاری به آذربایجان و تبریز و کشتار و اعدام های بی رحمانه آن ها هموار می کرد . بیان مختصر جنایت هایی که روز عاشورای ۱۲۳۰ هجری قمری در تبریز به دست نفوذ ال ها صورت گرفت مو بر تن سیخ می کند .<sup>۱۰</sup> (۱)

واقعاً که آذربایجان و محمد علی میرزا یکدیگر را خوب شناخته بودند " مجید الملک تبریزی ، که از نزدیکان دربار محمد علی میرزا در ولایت عهدش بود ، نقل می کرد که روزی در باغ شمال تبریز کنار استخر دایروار ایستاده بودیم . ولیعهد صحبت از آرزوهای اشخاص کرد و گفت بزرگترین آرزوی او اینست که حاکم کرمان شود . و این حرف مثل توهینسی به آذربایجان تلقی شد و به ما برخورد . گفتیم قربان چه فرمایشی است ! آذربایجان همیشه مقام بزرگی در ایران داشته و ولیعهد نشین بود ماست . چرا کرمان را به آن ترجیح می دهید ؟ در جواب ، گفت : سفیه مباش باگر در کرمان پوست مردم را بکنند ، صدایی در نمی آید ، اما اهل این ولایت ( بقیه از صفحه قبل ) هم رزم ستارخان ( تهران ، چاپ دوم ۱۳۵۱ ) ، ص ۱۳۳ و ۱۳۴ .

(۱) - صدی بهرنگی : مقاله " در نشریه آرش " ، پیشین ، ص ۴۵ - ۴۴ .

پر شو و شور هستند و غوغا می‌کنند \* (۱)

آری آذربایجانیان و محمد علی میرزا از زمانی که وی ولیعهد و حاکم آذربایجان بود، همدیگر را خوب شناخته بودند. محمد علی میرزا می‌دانست که آذربایجانی‌ها بی‌باکند و با ترس و زبونی آشنائی ندارند و آذربایجانی‌ها نیز آگاه بودند که محمد علی میرزا با التماس و زاری ملت، دست از عناد خود علیه مشروطه برنخواهد داشت و حقیقت راجزاده‌ها ن توپ و تفنگ نخواهد شنید.

آوازهٔ مقاومت و تهور انقلابیون تبریز و مقاومت دلیرانه‌شان در برابر دژخیم، در تمام دنیا پیچیده بود به طوری که لنین، رهبر انقلاب اکتبر شوروی، برای قیام تبریز ارزش فراوان قائل بود. ایوانف در این زمینه، چنین می‌نویسد:

"لنین در اوت سال ۱۹۰۸، در مقالهٔ "مواد سوخت در سیاست جهانی" نوشته بود: وضع انقلابیون ایران در کشوری که صاحبان هندوستان از یک طرف و حکومت ضد انقلابی روس از طرف دیگر تقریباً تقسیم آن را بین خود شروع کرده‌اند، بسیار دشوار است. ولی مبارزهٔ مصرانه در تبریز و افتادن مکرر ابتکار جنگی به دست انقلابیون، که به نظر می‌رسد کاملاً شکست خورد ه‌اند، نشان می‌دهد که کله‌گنده‌های طرفدار شاه، حتی با کمک لیاخوف‌های روسی و دیپلمات‌های انگلیسی، با شدیدترین مقاومت از پائین مواجه می‌گردند. چنین جنبش انقلابی که می‌تواند در مقابل فشار ارتجاع مقاومت جنگی از خود نشان دهد و قهرمانان این کوشش‌ها را مجبور نماید که دست‌کمک به سوی خارجیان دراز کنند، سرکوب نخواهد شد و در چنین شرایطی، کامل‌ترین پیروزی ارتجاع ایران فقط آستانهٔ عصیان‌های جدید خلق خواهد بود.

(۱) - سید حسن تقی‌زاده: تاریخ اوایل انقلاب مشروطیت ایران، ص ۵۸.

باز هم قابل ذکر است که این همه کارهای ارجداری که به وسیله آزادی خواهان و مشروطه طلبان آذربایجان انجام شد ، در اثر اتحاد و از جان گذشتگی مبارزان راه حریت و در نتیجه هوشیاری و رهبری افرادی مثل شاد روان علی مسهو بود که توانستند برای نخستین بار در قاره آسیا کثیف ترین و خونخوارترین رژیم خودکامگی را از پای در آورده و پیروزه دیکتاتورهایی مثل محمد علی میرزای ضد آزادی را به خاک بمالند . خدمات ارزنده ای که این افراد از جان گذشته و بشر دوست انجسام داد ماند همیشه مورد قدرشناسی ملت حق شناس ایران و سایر ملل رنج دیده جهان می باشد .

#### طرز پاسداری فدائیان

با مرور زمان در اکثر محله های تبریز فدائیان پاسداری می کردند و به طور محرمانه ، حدود محلات معین شده بود و هیچ دسته مجاز نبود که از آن حدود تجاوز بکند . در این ایام ، که هنوز کلاتری های سابق که توسط کدخدا و فراش باشی و فراش اداره می شد گاه گاهی بین فدائیان و دسته های فراش به نام گزبه تصادمات خونینی پیش می آمد ، دسته های فدائیان که در اثنای گردش و پاسداری با همدیگر مصادف می شدند ، می بایست توسط رمزی همدیگر را بشناسند . این علامت جمله ( یا علی الاعلی ) بود ولی بعدها فراش ها این رمز را به دست آورده و سوء استفاده ها کردند ، چنان که شیخی در خیابانی که منتسب به باغ معروف به توماس می شد ، دسته پنج نفری ما با دسته فراش ها مصادف شدند و همان رمز را گفتند و بی پروا خیلی نزدیک آمده تا ده قدمی رسیدند وقتی

(۱) — ایوانف: انقلاب مشروطیت ایران ، پیشین ، ص ۷۹ — ۷۸ .

که عده دسته ما را کمتر یافتند بدون درنگ با ششلول ما را هدف تیر  
 قرار دادند . تیر کلاه مرا سوراخ کرده تا خواستم بجنبم دیدم پشت سر  
 من کسی به خاک افتاده است . چون در آئین فدائی فراری یکی از جرم‌های  
 سنگین بود بدون این که به خود ترس و وا همه راه بد هم فرصت ندادم که  
 حریف تیر دوم را خالی بکند قاتل را گرفتیم و بقیه فرار کردند . قاتل  
 خان علی نام داشت که خود او هم گوران بود . سپس در تاریکی شب ،  
 تشخیص دادیم که قاسم خان که پشت سر اینجانب بوده از پوشانیش تیر  
 خورده و در حال انحاء می‌باشد و قبل از این که به منزلش برسانیم جان  
 سپرد . در تبریز ، قاسم خان اولین قربانی مشروطه بعد از تشکیلات  
 فدائیان بود . خان علی را مطابق دستور مرکز غیبی و یا به عبارت دیگر  
 مرحوم علی مسیو باریک تسلیم کردیم . کلاه سوراخ من هم وسیله تفریح  
 دوستان گردید . بعد از این ، علاوه بر ذکر یا علی الاعلی هر شب اسم  
 شب علاحه به ما می‌دادند . این گرفتاری خان علی ، که خودش یکی از  
 لوطی‌های معروف محسوب و دارای سوابق قتل و جنایت زیادی بود ،  
 شهرت پیدا کرده و تأثیر عمیقی بخشید و بخصوص فراش‌ها که فدائیان را  
 ندیده و نمی‌شناختند بیشتر دچار رعب و هراس گردیدند بنا براین  
 مدت های طولانی کدخداها و فراش‌ها بدون نتیجه زحمت  
 می‌کشیدند تا بتوانند فدائیان را بشناسند و موفق نمی‌شدند . چنان که  
 می‌دانیم هر عمل سری تأثیرش صد برابر کارهای آشکار می‌باشد لهذا  
 يك عده جوان‌های بی‌تجربه و یا مردان ستم‌دیده و ترسو و بی‌دست و پای  
 دیروزی در نتیجه سازمان صحیح و دستورات العمل‌های بی‌ریا و لوله و تزلزل  
 و هراس غیر قابل وصفی در ارکان متصدیان ظلم و ستم و جنایتکساران  
 دیروزی به نام فراش و تشکیلات استبدادی انداخت . ایامی رسید که این  
 فراش‌ها شب‌ها جرأت نداشتند که از محل مأوریت خود شان خارج

باشوند - بخصوص ، با مرور زمان ، به تعداد فدائیان افزوده شد و فرآشان به کلی منزوی شدند .

### انجام مأموریت های خطرناک

ظاهر زاده بهزاد در باره کارهای خطرناکی که فدائیان انجام می دادند ، چنین ادامه می دهد : " ممکن است عدای این یاد داشت ها را مثل رمان تلقی بکنند ولی نگارنده عقیده دارد باید هرکس مشاهدات خود را بنویسد تا حقایق روشن شود . اهمیت موضوع از این نقطه نظر است که عده معدودی از اشخاص مطلع و تاجر و يك عده کاسب کار و صنعت کار و خدمت گزار جزء دور یکدیگر جمع شده و می خواستند با چهره های زرد و دست های لرزان و دل های خون و شکم گرسنه و جیب های خالی ، يك تشکیلات عظیم را به عنوان اصول استبداد و خودکامگی ، سرنگون بکنند !! اگر چه در این ایام سرتیپ های ماتیپ نداشتند و تفنگ های سربازان ما چندین سال بود زنگ زده و از حیث استفاده خارج شده بود و فرآش های ما در اثر معتاد شدن به الکل و تریاک ، رشادت و مردانگی را از دست داده بودند ، با وصف این ، کلیه وسایل کار در دست آنها بود و آنها بودند که طبقه سوم و چهارم را قابل توجه و اعتنا نمی دانستند . همانها بودند که سال های سال ، در مقابل مظالم و عملیات جنایت کارانه خود ، کوچکترین ایستادگی و حتی اعتراض را ندیده بودند . وقتی که می دیدند از مرکز غیبی نامیده تهدید آمیزی به فلان شخص با نفوذ رسیده است ، سخت عصبانی شده و بر درندگی و بد کرداری خود می افزودند ولی فدائیان مرعوب نمی شدند . حسن جریان کار در میان فدائیان این بود که فدائیان دستور بده خود و به عبارت دیگر اعضای کمیته مرکزی را نمی شناختند و اینها را مافوق



بشر تصور کرده وجود آن‌ها را دور از سهو و اشتباه بشری می‌دانستند. اینک دستور آن‌ها را با جان و دل انجام می‌دادند. یکی از علل رعب آسای سازمان فدائیان، سری ماندن کارهای آن‌ها بود چنان که بعدها خواهیم دید وقتی که سازمان آن‌ها آشکار شده و عنوان مجاهدی به خود گرفتند آن تأثیر فوق‌العاده را از دست داد.

حدود دستورات مرکز غیبی در درجه اول، با ارسال نامه‌ها و اخطارهای کتبی بود که مستبدین را وادار می‌کردند که دست از مخالفت‌های خود و اقدامات خطرناک نسبت به اصول مشروطیت بردارند. این نامه‌ها با اصول قرعه‌کشی توسط فدائیان ارسال می‌گردید و ضمناً با قرعه دو نفر را به عنوان کمک مأمور انتخاب می‌کردند که مأمور اولی می‌بایستی به محض این که تشخیص داد در اثنای انجام وظیفه گرفتار می‌شود فوراً خود را بکشد، و در صورتی که در این کار موفقیت حاصل نکند آن دو نفر کمک این وظیفه را انجام بدهند و اگر مأمور اصلی پس از موفقیت در اجرای امریه دچار خطری می‌شد این کمک‌ها برای نجات او اقدام می‌کردند. همچنین در جیب مأمورین نبایستی کوچکترین نوشته یا علامت که معرف آن‌ها باشد یافت شود. این قبیل تعلیمات را شب‌ها در اطاق‌های تاریک به فدائیان می‌دادند که همدیگر را شناسند و نفهمند که دستور دهنده و معلمشان کیست. همچنین به فدائیان تلقین شده بود که در صورت گرفتاری، در مقابل زجر و شکنجه هم باشد، اسرار را بروز ندهند.

چنان که بعداً خواهیم دید، بعضی فدائیان را دستگیر و چهار میخ کشیده و صداها زجر و شکنجه‌های دور از بشریت در حق آنان اجرا کردند ولی این جوانمردان همه آن‌ها را تحمل کرده و اسرار را نگفتند و جان سپردند. این‌ها را مخصوصاً می‌نویسیم تا بعضی اشخاص پول‌پرست

و سست‌عنصر و شاید که با حقمبازی تا مجلس شورای ملی راه یافته و به نام شهید ای راه آزادی صحبت می‌کنند بخوانند و پیش خود خجل شوند و بدانند که در نتیجه چه فداکاری‌ها این مجلس شورای ملی به وجود آمده است و الان دچار چه هرج و مرجی شده است و بترسند از آن روزی که نسل آینده هم آزادی را از انحصار این قبیل اشخاص این‌الموقت بی‌مسلك و ناشایسته بیرون بیاورند<sup>۱۰</sup> (۱)

روانت شاد ، مهندس طاهرزاده بهزاد که با آن بینش سیاسی و شعور اجتماعی پیش‌بینیت درست از آب درآمد و بعد از این کسه دیکتاتورهای خون‌آشام و افراد این‌الموقت و ناشایست تمام زمام امور را در دست گرفتند و به زعم خود به ریش افرادی که در راه آزادی از جان و مال خود گذشتند می‌خندیدند با يك انقلاب عمومی که از تمام اقشار ملت ایران تشکیل شده بود روبرو شدند . آنان از تانک و توپ و مسلسل گرفته تا پشتیبانی تمام ابرقدرت‌ها را پشتوانه خود داشتند ولی این ملت رنج دیده با ایمان قوی ولی با مشت‌های خالی اما گره کرده توانستند کاخ نشینان خون‌آشام را به زیر کشیده و حسابشان را برسند . هم‌اکنون، ملت ایران نه تنها توانسته است از یوغ استبداد و استعمار خود رانجات دهد بلکه می‌رود که الگویی برای تمام ملل رنج‌دیده دنیا شود و این انقلاب نیز نخستین طلوعش از تبریز قهرمان پرور نمایان شد که با قیام عمومی خود در ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ توانست ستون فقرات استبداد را درهم شکسته پایمهای کاخ‌های ستم را به لرزه افکند . در این روز تاریخی بود که باز ستاره امید از افق آذربایجان طلوع کرد و آفاق ایران را که زیر ظلمت استبداد رفته بود روشن کرد .

(۱) - مهندس کریم طاهرزاده بهزاد : قیام آذربایجان در ۲۹ بهمن ،

پیشین ، ص ۷۰ - ۶۶ .

مرگ بر آن‌هایی که می‌خواهند زنده بمانم و مرگ آزادی را ببینم .  
ماکسیم گورکی

## ارگان سوسیال دموکرات‌ها

محمدعلی تربیت، و ادوارد براون ( در تاریخ مطبوعات و ادبیات  
ایران، ج ۳ )، روزنامه مجاهد را ارگان سوسیال دموکرات هــــــــــــا  
دانست‌اند . درباره این روزنامه چنین نوشته‌اند :  
" روزنامه‌ای است که در تبریز به سال ۱۳۲۵ هجری قمری (مطابق  
با ۸ - ۱۹۰۷ میلادی ) یک روز در میان، چاپ می‌شد و ناشر آن سید  
محمد شبستری معروف به ابوالضیاء ناشر روزنامه‌های الحدید و ایران نو  
می‌باشد .

در اثر انتشار نامه‌ای از بغداد در آخرین شماره این روزنامه که  
در آن به سید کاظم یزدی (۱) ، مجتهد مقیم نجف، حمله شده بود و  
(۱) - سید کاظم یزدی از مراجع تقلید ساکن نجف بود که به‌رغم خراسانی  
و مازندرانی، دو مجتهد طرفدار مشروطیت، هم‌نوا با شیخ فضل‌الله‌نوری  
با مشروطیت مخالفت می‌کرد . روزنامه مجاهد در آخرین شماره خود ، در  
گفتاری زیر عنوان " مکتوب از نجف "، از سید کاظم یزدی بدگویی کرد و او  
را " این ملجم سیرت " نامید .

همین گفتار که هم‌زمان با بلوای توپخانه در تهران، انتشار یافته  
بود، باعث آشوب متعصبان در تبریز شد . نمایندگان محافظه‌کارانجمن  
ابوالضیاء ناشر روزنامه ، را به محاکمه کشیدند و باد ستورانگجی، یکی از روحانیون  
تبریز، با های روزنامه‌نگار را به فلك بستند و چوب زدند و از تبریز تبعیدش کردند .  
روزنامه انجمن برای فرونشاندن آشوب، گفتاری در نکوهش ابوالضیاء انتشار داد  
(پاورقی از پاورقی ص ۲۶ کتاب عزیرود و انقلاب، نوشته رحیم‌رئیس‌نیا، نقل شد .)

مصادف با کودتای عظیم ( دسامبر ۱۹۰۷ ) و یا " وقایع توپخانه گردید، این روزنامه مواجه با تنفر و انتقام بعضی از متعصبین گردید و ناشر آن در معرض چوب و فلک سختی قرار گرفت و نفی بلد شد . این روزنامه ارگان سوسیال دموکرات ها و از طرف آنان منتشر می شد .

به شماره ۱۷۸ رابینو مراجعه شود که تاریخ انتشار اولین شماره آن را ۹ شعبان ۱۳۲۵ هجری قمری ( مطابق با ۱۷ سپتامبر ۱۹۰۷ ) می داند و علاوه می کند که تاریخ نشر شماره ۲۲ آن ، نهم ذی قعدة ( مطابق با ۱۴ دسامبر همان سال ) می باشد . اشتراك سالیانه در تبریز ۱۵ قران ، در سایر نقاط ایران ۲۰ قران و در خارجه ۲۵ قران (۱)



تبریز قصد هیچ کعبه‌ای را نکرده است بلکه خود کعبه  
آزادی خواهان است .  
شیخ محمد خهابانی

فرزندان علی مسهر

زنده یاد علی مسیوعلاوه بر خودش که تمام هستی خویش را وقف استقلال و آزادی کشور و ملتش کرده بود ، فرزندان او نیز برای ایشار در این راه تربیت کرده بود . وی علاوه بر این که بارها خانه اش از طرف مستبدان و مخالفان آزادی به غارت رفت و او به روی مردانگی اش نیاورد سه پسرش را نیز در این راه قربانی داد که شرح جانبازی های آنان را در این سطور خواهیم خواند .

در باره تعداد فرزندان آن مرحوم ، پسر وی سرهنگ محمود شهنواز ، در مصاحبه با مجله سبید و سیاه چنین می گوید : " مرحوم علی (۱) - آدوار براون - محمد علی تربیت ، تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران ، (تهران انتشارات کانون معرفت ۱۳۴۱) ج ۳ ، ص ۵۶ .

مسبو دارای ۵ فرزند ذکور به نام حاجی خان ( سرکلانتر وقت شهرستانی تبریز که در حین مصادمه روس نزدیک همدان کشته شده ) ، حسن وقدر ( فرزند آن صغیر آن مرحوم که به امر تزار روس روز عاشورای ۱۳۳۰ هـ ق در تبریز به دار آویخته شدند ) ، مرحوم سرهنگ ۲ حسین نیایش ۰۰ و اینجانب سرهنگ محمود شهنواز ۰۰۰ بوده است . دو دختر هم از آن مرحوم باقی است که هر دو در قید حیات هستند \* (۱)

شادروان حاجی خان ، پسر بزرگتر علی مسبو که خود از مجاهدان راه حریت و آزادی خواهی بوده و در رکاب پدرش و سایر آزادی خواهان برای سر بلندی کشورش مبارزه می کرده ، موقعی که روس ها به تبریز حمله کردند ، رئیس کلانتری ۲ تبریز بوده که بعد از جان فشانی ها مجبور به مهاجرت می شود .

داستان حمله روس ها به تبریز که مشروح آن در کتاب های تاریخی نهضت مشروطیت به ویژه تاریخ هیجده ساله آذربایجان نوشته شده است ، یکی از فجایع ننگین روس های تزاری است . که در خاک وطن عزیزمان مرتکب شده اند و مقاومت و جانبازی شیران آذربایجان نیز در برابر آنها یکی از حماسه های افتخار آفرین تاریخی ما محسوب می شود . دولت تزار روس که پایه های حکومتش بر پایه کثیف ترین نوع استبداد و خودکامگی بنیان گذاشته شده بود ، تحمل دیدن هیچ گونه آزادی و آزادی خواهی را ، چه در داخل کشورش و چه در همسایگی خود ، نداشت . لذا بزرگترین پشتیبان و حامی محمد علی میرزای روسوفیل بود و از هر گونه کمک و یاری نسبت به این غلام حلقه به گوشش کوتاهی نمی کرد . به طوری که در تاریخ ثبت است ، بزرگترین معلم و راهبر محمد علی میرزا شاپسال روسی و نزدیکترین مشاورش کلنل لیاخوف بود که بدون اجازه و مشورت

(۱) - مجله سپید و سیاه ، شهریور ۱۳۴۸ ، شماره ۸۳۰ .

آن‌ها کاری انجام نمی‌داد و همان موقع هم که تصمیم به بمباران مجلس و کودتا علیه مشروطیت را گرفت انجام این عمل تنگین را نیز به عهد‌آلیاخوف گذاشت و با دست وی، از هیچ ظلم و خونریزی کوتاهی نکرد و آخر سر هم بعد از این که در مقابل آزادی خواهان تاب مقاومت نیاورد، — سفارت خانه اربابش، تزار روس، پناهنده شد. — طبیعی است که رژیمی به سفاکی و دیکتاتوری تزار روس نمی‌توانست این همه رشادت و جانبازی آزادی خواهان ایران، به ویژه آذربایجان را تحمل کند و چون از راه‌های سیاسی و غیر نظامی نتوانست شعله آزادی را در ایران فرو نماند لذا تصمیم گرفت به شهر قهرمانان و در آزادی، یعنی کعبه آزادی خواهان ایران، تبریز، قشون بفرستد. البته ما نمی‌خواهیم که ماجرای ایمن جنگ‌ها را شرح دهیم ولی تا جایی که مربوط به موضوع باشد از منابع مختلف کمک می‌گیریم. نخست، بخشی از کتاب دو میارز جنبش مشروطه را نقل می‌کنیم.

"می‌دانیم که ارتش روسیه تزاری، با آن که در خاور و دوازده نیروهای زاپنی شکست خورده بود، هنوز اعتبار پیشین خود را کاملاً از دست نداده بود و این همان ارتشی بود که در همان زمان، انقلاب ۱۹۰۵ روسیه را در خون خفه کرده بود و با همه فرسودگی خود، باز یکسری از ارتش‌های نیرومند اروپا به حساب می‌آمد. این ارتش، بقایای همان ارتشی بود که پیشتر پوزه ناپلئون شکست ناپذیر را بر زمین مالیده بود و بالاخره قرارداد های تنگین گلستان و ترکمانچای را به کشور ایران تحمیل کرده بود و بریگا د قزاق روسی هم که پیرو اوامر مرکز ستاد عملیات نظامی قفقاز بود با آن قساوت، مجلس ملی ایران را درهم کوبیده بود. به علاوه در اوایل جنبش مشروطه، اگر انگلستان به خاطر منافع خود، طـرف بشروطه خواهان را گرفته بود حالا او هم با رقیب پیشین خود هم دست

شده . برای جلوگیری از گسترش دامنه جنیش ، عملاً رو در روی مشروطه خواهان ایستاده بود .

از طرف دیگر، دسته‌های مجاهدان که قریب يك سال با قوای دولت مرکزی دست و پنجه نرم کرده بودند، نیرویشان فرسوده شده بود و به هیچ روی نمی‌توانستند حریف سربازان تازه نفس و مجهز روسی بشوند . همچنین ممکن بود مقاومت مجاهدان در برابر سربازان روسی در آن شرایط، موجب به هم پیوستن قوای دولتی و سربازان روسی بشود که این عمل در حقیقت حکم انتحار مجاهدان را داشت . با توجه به مراتب فوق بود که سران قیام تبریز با دوراندیشی قابل تحسین از برخورد دست کم چهل هزار مجاهد مسلح آن ریاچانی که بیش از بیست هزار تن آن‌ها در تبریز اقامت داشتند، جلوگیری می‌کردند . درست است که تعداد مجاهدان از تعداد سربازان مداخله‌گر — که از پنج هزار نفر تجاوز نمی‌کرد — بیشتر بود ولی قوای انبوهی که پشت مرزهای کشورهای شورگوش به فرمان مستقر شده بودند ، مورد ملاحظه کلی بود .

این شرایط ، مجاهدان رزم دیده و غیرتمند را وادار می‌کرد که ندان روی جگر بگذارند و خشم خود را فرو بخورند و بهانه بس دست تجاوزکاران ندهند . آن‌ها نیک دریافته بودند که از برخوردشان با مداخله‌گران ، چنان آتشی به پا می‌گردد که خشک و تر را یکسان می‌سوزاند و خاکستر می‌کند . این آتش دو سال بعد زیانه کشید و قاجعه خونین عاشورای ۱۳۳۰ را به بار آورد که : بیان مختصر جنایات‌هایی که آن روز به دست سالدات‌ها صورت گرفت ، موبرتن سیخ می‌کند .

در محرم آن سال شوم ، تجاوزات علنی دشمنان تزاری طاقت فرسا شد و کاسه صبر مردم را لبریز ساخت . نمایندگان انجمن تسلیم اصرار ملت شدند و اجازه دادند که مردم از جان و مال خود دفاع کنند . تبریز قهرمان ، بار دیگر ، به پا خاست . شیران آزادی از کتاف‌های خود بیرون

جستند و آتش خشم خود را بر سر دشمن خونخوار باریدند تا به هرزه درایان ثابت کنند که دلوری و از خود گذشتگی با خون آن‌ها عجیب است. دشمن چیره، به یک چشم به هم زدن، تار و مار شد و کوجه پس کوجه‌های شهر را جسد بی‌جان بیش از هزار سالدات روسی پوشانید. ولی تاوان این دلیری نسنجیده برای شهر خیلی گران افتاد. (۱)

در کتاب زندگی نامه ثقه‌الاسلام شهید نیز چنین می‌خوانیم :  
"پاد داشت های محمدعلی مهدوی را که اکنون در حال حیات است و خود از پرجوش و خروش‌ترین مجاهدان بوده و در آن جنگ شرکت فعالانه داشته است مورد استفاده قرار می‌دهیم. این شاهد عینی چنین می‌نویسد :

"آخرین جنگ تبریزیان با سپاه صمدخان ( شجاع‌الدوله ) اول شوال ۱۳۲۹ هـ.ق. - که عید فطر هم بود - روی داد که اینجانب نیز در سنگر شنب‌غازان بودم که جنگ به تن به تن کشیده بود. دیگر جنگی در تبریز اتفاق نیفتاد مگر ۲۹ ذیحجه ۱۳۲۹ که قشون روس از باغ شمال بیرون آمد و آن جنگ رخ داد. آن روز من به اتفاق دو نفر مجاهد از کوجه‌های مناسب، خود مان را به خانه ضیاءالدوله رسانیده مشاهده کردیم که شاد روان ثقه‌الاسلام شهید و سید محققین دیبا و میرزا اسماعیل نوبری و عده‌ای دیگر از نمایندگان انجمن ایالتی تبریز و سایر محترمین شهر با حال آشفته در آنجا گرد آمده‌اند و مشغول شور و مزاجه می‌باشند و ضمناً ناظم الملک که گویا کارگزار دوره کاپیتولاسیون بود آنجا حضور داشت و بعد، در حدود ۲۵ نفر از مجاهدین مسلح نیز بودند که مرحوم جهانبانی ( امان‌الله میرزا ملقب به ضیاءالدوله ) امر کرد :

(۱) - رحیم رئیس‌نیا / عبدالحسین ناهید : دو مبارز جنبش مشروطه،

پیشین، ص ۹۶ - ۹۵



اسلحه‌هایتان را جا گذاشته و دو نفر دو نفر و هر یک از نقطه‌ای که مجاهدین و پاسبانان شهر با روس‌ها می‌جنگیدند بروید و بگوئید که چون با کنسول روس داخل مذاکره هستیم، خودتان را نگهداشته و از کشتن روس‌ها مطلقاً خودداری نمائید تا عنوانی دست‌آنها داده نشود و لئو آن که آنها از کسان شما بکشند.

خود اینجانب به کلانتری ۲ که رئیس آن حاجی خان سیسوزاده (پسر مرحوم علی مسیو) بود و در پشت بام بازارچه نویر یا روس‌ها می‌جنگیدند، رفته پیغام جهان‌بانی را ابلاغ کردم. جواب داد: «روس‌ها به کلانتری حمله کرده شش نفر از پاسبانان و مجاهدین را کشته‌اند، مادام که آنها عقب نشینی نکنند ما ناچاریم از خود دفاع کنیم.» در واقع، من به نوبه خود، جواب منفی آوردم و جواب سایر فرستادگان نیز در همین زمینه بوده است. در پاورقی این صفحه، از قول حاجی خان چنین می‌خوانیم: «سیسوزاده به برادرش گفته بود من جواب دادم که ایالت از اتاق گرم دستور فرموده‌اند، جلوی چشم من شش نفر هموطنم را کشته‌اند که چه؟ من مثل زن‌ها بایستم و تماشا کنم یا چادر به سرم ببندم از منفرین کنم؟ مرگ یک دفعه بیشتر نیست و این بی‌غیرتی را تحمل نمی‌کنم. مگر خون من از خون کشته‌شدگان رنگین‌تر است؟ خیر ما می‌جنگیم و تن به ذلت نمی‌دهیم.» (۱)

شرح این جنگ‌ها که در کتاب‌های تاریخ هیجده ساله و زندگی نامه ثقه الاسلام شهید ذکر شده است در حوصله این مقال نیست که بازگو شود. بعد از این که روس‌ها به پورش خود ادامه دادند و دست به کارهای ننگین زدند، مجاهدان و غیرتمندان دنبال راه چاره افتادند که (۱) - نصرت الله فتحی، زندگی‌نامه شهید نیک نام ثقه الاسلام تبریزی

(تهران، انتشارات نوریانی ۱۳۵۲)، ص ۵۷۷.

ما رشته کلام را به زنده یاد نصرت الله فتحی می‌دهیم و از زبان وی، چنین می‌شنویم :

اطلاعاتی که نگارنده از اشخاص ذی‌مدخل به دست آورده و در خاطر دارم عبارت از این است :

" ما در حالی بودیم که نه امیدی در دل داشتیم و نه پناهگاهی در نظر. فرمان کار نمی‌کرد زیرا بدجوری به تنگنا افتاده بودیم. بسه جرگه‌ای از غزالان و پازنان می‌مانستیم که در وسط حلقه‌ای از قورامسای شکارچیان بی‌رحم افتاده باشند، خود را به هر طرف می‌زدیم تا از حلقه محاصره خصمانه آنان نجات یابیم. اما به کجا باید رفت، از چه کسی باید رای جست، به چه کسی می‌توان اعتماد کرد؟ هر چه فکر کردیم جز وجود ثقه‌الاسلام، آن مرد مبارز و مورد اعتماد، کسی را به قبلگی حاجات خود نیافتیم. دسته جمعی به خانه‌اش رفتیم، و چون مریدانی که از مراد خود نیاز بطلبند این مرد دل استوار که همیشه به مقابله دشمن می‌رفت آن ساعت تازه از قونسولگری برگشته بود. از استماع خزعبلات قونسول روس سخت آزرده و خشمگین به نظر می‌رسید و رنگ به صورت نداشت گفتی زندگی از وجودش در رخت بریستن است. شقیقه‌هایش می‌زد و پشت سرهم دست به محاسن می‌کشید. مرد میادی آداب و خوش برخوردی چون او تعارف را از یاد برده بود. با چشمان جوینده، جهره واردین را یکی یکی واری می‌کرد. همین که امیر خیزی گفت آمده‌ایم کسب تکلیف کنیم؟ شتاب زده فرمود :

شامتان را همین جا بخورید و بی‌درنگ مهبای حرکت باشید تما خودتان را از جنگال مرگ حتمی که بر بالای سرتان سایه انداخته رها سازید و حتی یک نفس کشیدن را هم به حساب آورید، و این رفتن را نجات خردمندان تلقی کنید نه فرار، زیرا شما آن پهلوانانی هستید که

مفهوم این بیت شامل حال شماست .

لبسوا القلوب علی الدروع کانما

پتہافتون الی ذهاب الانفس

شما قلب های تان را روی زره های تان پوشیده بودید و دراستقبال

مرگ به همدیگر پیش دستی می نمودید . اکنون لازم است که بروید ! در این

” بروید ! “ تأکیدی وجود داشت که دردناک بود . گفتیم : آقا شما که

قافله سالار نیروی فکری ما بوده اید چرا یا ما نمی آئید ؟ ما حاضریم شما

را با خود ببریم و حتی حاضریم چهل رأس استر فراهم کنیم که تمامی

خانواده و بستگان نزدیک تان را با هر آنچه می خواهید برداریم و ببریم .

فرمود : من کار خود را به خدا واگذاردم و شما را به نام خدا تودیع

می کنم و از او می خواهم که عشق و وفاداری و ایمان را از شما نگیرد .

بدانید که من نمی توانم مردم را بی سرپرست و بی پناه گذارده بروم . سخنش

آن ساعت چنان از دل برمی خاست که تا مغز استخوان ما اثر می گذاشت

و سخت متأثرمان می ساخت . به طوری که مشهد محمد علی خان داروغه ،

های های به گریستن آغازید و با حال گریه گفت : آقا این چه فرمایشی

است ، تو پیشوای ما هستی . به خدا من شخصا حاضرم تو را به پشت

گردن خود سوار کنم و ببرم . ثقه الاسلام که نگاهش به پائین بود ، در

لحظه کوتاهی سرش را بلند کرد و با خنده کوتاه توأم با صدای لرزان

گفت : آقا امیر خیزی در راه که می روید به این مجاهد دلیر بگوئید وقتی

که شاه منصور آل مظفر خواست از جلو تیمور لنگ فرار کرده و از شیراز بیرون

برود آن پیرزن از پشت بام چه به او گفت . . . نه خیر عزیزم من بایسد

بمانم . . . در اینجا سخن ” مولباخ “ برای نگارنده تداعی می شود که

می گوید : ” برای آن هائی که در رنجند اختلاف شأن و مقام معنی ندارد

بلکه رشته انسانیت و همدردی است که به هم نزدیکشان می کند . “ باری

روای می گفت : شام تمام شده بود و سفره را به سرعت حرکت اردو ، جمع

کردند و يك دوره چائی دادند و توديع شروع شد . دسته جمعی به سوی  
 تقه‌الاسلام رفتیم تا دستش را ببوسیم و کمتر کسی از ما بود که قطرات  
 اشکش روی دست زعيم انقلاب نیفتاده باشد و او نیز صورت ما را می‌بوسید  
 و دعای سفر می‌خواند . روح اغلب زعما سرکش و مغرور است . این مرد کم  
 مانند نیز در آن ساعت، چون مجسمهٔ مرمرین، با شکوه‌مندی تمام ایستاده  
 بود و همه را به خدا می‌سپرد و بی دربی، می‌گفت : در امان خدا بروید،  
 تکرار می‌کرد : به خدا می‌سپارم .

مطمئن باشید که دین خود را به‌میهن ادا کرده‌اید . . . ما در  
 آن لحظاتی که از خانه او خارج می‌شدیم تا همچون سربازان "زولا" در  
 ترن موهومی نشسته و به مقصد موهوم راه بیفتیم، با این که او گاهی از  
 ناراحتی به خود می‌پیچید ولی نگاه نوازشگر خود را از بدرقهٔ ما قطع  
 نمی‌کرد و ضمناً لب‌هایش را آهسته حرکت می‌داد و ما می‌دانستیم که  
 دعا می‌خواند و شاید هم با خود می‌گوید : این یاران باز یافتنی  
 نیستند . . . ما بیرون آمدیم، او را با افکار خود تنها گذاشتیم . خدا  
 می‌داند که بعد از بیرون رفتن ما از خانه چه به او گذشته و چه حالی از  
 تنهایی داشته و یا با گذراندن چه خاطره‌هایی داغ دل تازه می‌کرد .  
 است ؟ ولی شنیدیم که بعد از خروج ما از تبریز، به وسیلهٔ شهبندری،  
 از شوکت پاشا خواسته بود که ما را با احترام بپذیرند و پناهمان دهند .  
 زیرا که مادر میهن از ما راضی است . (۱)

کسروی نیز می‌نویسد : " آن‌ها بعد از آن که از خانهٔ تقه‌الاسلام  
 بیرون آمدند به ششگلان رفتند و به امیر حشمت و یاران او آگهی دادند  
 و همگی دل به رفتن نهادند و به بسیج پرداختند . چون هنوز ارك را  
 از دست نهشته بودند علی‌زادهٔ خیابانی را با چند تن فرستادند آن‌چه

(۱) - همان کتاب، ص ۵۹۶-۵۹۴ .

اسب های توپخانه در آنجا بود با چند بار فشنگ برداشته به شگلان آوردند و کسانی که پیاده بودند یکی از این اسب ها را گرفتند . کسانی نیز بر اسب هایی که از روسیان گرفته بودند سوار شدند و همگی آماده شدند و پیش از دمیدن بامداد راه افتادند .

کسی چه داند این جوان مردان در آن هنگام چه حالی داشتند . پس از شش سال جانفشانی ها در راه آزادی کشور ، در نتیجه پستی ها و نادانی های دیگران ، اکنون بایستی شهر خود را به دست دشمن خونخوار سپارده و از زنان و فرزندان خود چشم پوشیده و بدین سان بیرون روند .

اینان می بایستی از رود آجی بگذرند و چون پل دست روسیان بود ، می بایست خود را به آب زنند و چون گذرگاه از پل چندان دور نبود و این زمان هوا روشن می شد ، روسیان از پل ایشان را دیده به يك بار توپ ها را به غرش آوردند و در آن تنگنا دو تن از ایشان نیز به آب افتاده با اسب در غلطیدند . مجاهدان خود را نباخته ، آنان را از آب بیرون آوردند و بی آن که به شلیک توپ ها پاسخی دهند کار خود را انجام داده به راه پرداختند . اینان را در رفتن می گذاریم تا تاریخچه سفرشان را در جای دیگری بنگاریم .

در اینجا تنها نامها را تا آنجا که ما می دانیم یاد می کنیم : امیر حشمت ، آقای بلوری ، مشهدی محمد علی خان ، اسد آقاخان ، ابراهیم آقا ، حاجی خان ( پسر علی مسیو ) ، حاج بابا خان اردبیلی ، آقای امیر خیزی ، آقای یکانی ، فارس الملک ، صولت السلطان ، هاشم خان نصرت الله خان ( این چهار تن خویشان امیر حشمتند ) ، حسن آقا قفقازی ، میرزا احمد خان معارون کلانتری بازار ، علیزاده خیابانی ، سید کاظم یکانی ( همان روز به یاری تبریز رسیده بود ) ، میرزا آقا مدیرناله

ملت، سلطان علی، یوسف خان، میرزا حسین اردبیلی، محرم ( ایمن چهار تن از دسته ابراهیم آقا بودند ) يك تن روس، ایش، عزت ( این دو تن از دسته حاج بابا خان بودند ) ، بالا بيك، حسین زاده، غلام آقا ( خویشاوند اسد آقا خان ) ، غلام آقا ( یکی دیگر ) ، مشهدی تقی و نام‌های دیگران را ما در دست نداریم \* ( ۱ )

دنباله ماجرای کوچندگان را در تاریخ هیجده ساله آذربایجان،

چنین می‌خوانیم :

\* ۰۰۰ چون با روسیان، پس از چهار روز جنگ، چنین نهاد ه شد که مجاهدان هر که خواست از شهر بیرون رود و هر که نخواست تفنگ و فشنگ پس داده به کار خود پردازد، يك دسته از سرشناسان ایشان با بستگان خود در ششگلان گرد آمده سخن بر آن نهادند که از شهر بیرون روند و شب چهارشنبه پنجم دی ماه ۱۲۹۰ پیش از دمیدن آفتاب راه افتادند ۰۰۰ چگونگی بیرون رفتن اینان را گفته‌ایم، در اینجا آن چه باید گفت آنست که اینان که چند سال در جنگ به سر برده و همیشه فیروز و نیروز بودند و دست به‌داری مردم باز داشته بودند و در روزهای آخر، سراسر بازار تبریز با بانک روس و انگلیس سپرده به اینان بوده، کتون که از شهر بیرون می‌رفتند بیشتر اینان تهیدست بودند و این نمونه پاکد امنی ایشانست. این را در جای دیگر نیز گفته‌ایم که بسیاری از مجاهدان که از شهر بیرون رفتند و بدانسان به‌گیر روس و صمد خبان افتادند از رهگذر تهیدستی بود. مشهدی محمد علی خان می‌گوید: من و اسد آقا خان دو تن در يك جا یکصد و بیست و هشت ریال پول داشتیم می‌گوید حاجی خان، پسر علی مسیو، چون پول نتوانسته بود هم‌راه بیاورد گوشواره‌های زرین همسر خود را آورده بود که در راه بفروشد.

( ۱ ) - احمد کسروی، تاریخ هیجده ساله آذربایجان، پیشین، ص ۲۸۸-۲۸۷

بدینسان ، يك دسته غیرتمندان با دل شکسته و دست تپی از شهر بیرون می رفتند .<sup>۱۰</sup> (۱)

چگونگی تبعید اجباری این رادمردان به نام را احمد کسروی در کتاب با ارزش خود ، تاریخ هیجده ساله آذربایجان ، به طور تفصیل ، شرح می دهد که این افراد با چه مشقتی شهرها و روستاهای آذربایجان را پشت سر گذاشته و به طرف کشور همسایه ، ترکیه ، رفتند و چگونه وارد این کشور شده و با چه سختی ها در استانبول روبرو شدند و به زندگی خود ادامه دادند . موقعی که کوچندگان به مرز ترکیه رسیدند خبر تأسف بار حادثه روز عاشورا را به آنان اطلاع دادند . و معلوم است که چه حالی به آنان دست داد و در این باره در تاریخ هیجده ساله آذربایجان ، می خوانیم :

مرزداران عثمانی رسیدن پناهندگان را به استانبول آگاهی داده و چشم به راه رسیدن دستور دولت می بودند . تا آن برسد اینان در باش قلعه در تنگ کردند ، و در اینجا بود که از استانبول تلگراف رسید و آگاهی از پیش آمد روز عاشورا در تبریز و دار زدن تقه الاسلام و ۷ تن دیگر را رسانید . از این آگاهی ، همگی سخت انسر شدند و در این هنگام بود که اندازه دشمنی روسیان را با آزادی خواهان ایران دریافته نیک دانستند که اگر در تبریز مانده بودند می همگی ایشان نیز به سردار رفتندی . نیز دانستند که کسانی که از مجاهدان و آزادی خواهان در تبریز ماندند و بیرون نیامدند کمتریکی زنده خواهد ماند و سخت نگران گردیدند . بدتر از همه حال حاجی خان ، پسر علی مسیو ، بود که تلگراف استانبول به دار رفتن دو برادر بی گناه او را آگاهی می داد و آسای بلوری و دیگران چون چگونگی را به او آگاهی دادند به گردش درآمد

(۱) - همان کتاب ، ص ۴۳۸ - ۴۳۷ .

در بازگشت حاجی خان از استانبول و کشته شدنش در ایران، باز در تاریخ هیجده ساله آذربایجان، کسروی چنین می نویسد :

\* دلیری های حاجی خان پسر علی مسیو و کوشش های پر بهیاسی پدر او و داستان به دار رفتن دو برادرش را در تاریخ نوشته ایم. پس از جنگ جهانگیر اول، او نیز از استانبول به تهران آمد و در میان مجاهدان بود و ما نمی دانیم برای چه به توپسراکان و آن پیرامون رفت که در آنجا با تیر همراهان کشته شد. برادر دیگرش، حسین آقا، میان کوچندگان بوده و در جنگ رباط کریم و دیگر جاها پادرمیان داشت \* (۲)

مختصری از ماجرای زندگی و کشته شدن حاجی خان، بزرگترین پسر علی مسیو، را تا آنجا که مقدور بود نقل کردیم. ولی دو پسر دیگر علی مسیو، حسن و قدیر، به امید این که سنشان کوچک است و کسی با آنان کاری ندارد بعد از کوچ برادرانشان، در تبریز ماندند ولی در خیم بی رحمتر از آن بود که حتی به صغیران نیز رحم کند و به طوری که خواهیم دید روسها به گناه این که این دو طفل صغیر فرزندان علی مسیو هستند همراه سایر آزادی خواهان آنان را به دار آویختند و اینک ماجرای جانگداز دستگیری و چگونگی کشته شدن آنها را تا جایی که مقدور است با استفاده از منابع مختلف می آوریم :

#### حسن و قدیر

احمد کسروی در تاریخ هیجده ساله درباره این دو می نویسد :

\* حسن و قدیر داستان دلگدازی دارند. پدرشان علی مسیو که از پیشروان جنبش آزادی و بنیادگذاران دسته مجاهدان تبریزی بود و

(۱) - همان کتاب، ص ۴۴۴.

(۲) - همان کتاب، ص ۶۶۸.



همیشه باید در تاریخ ایران نام آن مرد غیرتمند بنامد ، چند ماه پیش از آن در گذشته بود و برادر بزرگشان حاجی خان که چون از سردستان مجاهدان و در جنگ با روس از جنگجویان می بود ، با دست‌آمییر حشمت از شهر بیرون رفته و ۲۰۰ روسیان چون به خانه ایشان ریخته و آن را تاراج کردند ، این دو پسر جانی پیدا نکرده و به خانه حاجی مرتضی نامی ، از بستگان روس که دوستی و آشنائی با پدرشان می داشت ، پناهنده شدند و خود را به خانه او رساندند و آن نامرد بدنهاد ، ننگ سهمان گیری را بر خود پستندیده هر دو را گرفته به دست روسیان سپرد ۲۰ (۱)

(۱) - شاد روان نصرت الله فتحی در کتاب دیدار هم رزم ستارخان دربارۀ تحویل دادن پسران علی مسیو توسط حاج مرتضی لك به روس ها ، از قول منصور تقی زاده ، چنین می نویسد : " پسر چهارم شاد روان علی مسیو موسوم به حسین مسیوزاده ( پدر زن دکتر علی مقدم جراح ) به من گفت : این که در تاریخ مشروطه نوشته اند که دو برادر جوان سال مرا حاج مرتضی لك از خانه خود به روس ها تحویل داده دور از حقیقت است و گفت : قصد دارم به تهران بروم و آقای حاج اسماعیل امیرخیزی را که دارد تاریخ قیام آذربایجان را می نویسد ، ملاقات کنم و قضیه را شرح دهم تا او چگونگی را در کتاب خود بنویسد و این تاریکی از تاریخ برطرف شود . گویا رفته و گفته ولی آقای امیرخیزی ( حال باید گفت مرحوم ) حقیقت را در کتاب خود نیاورده است . از طرفی در کتاب فداکاران فراموش شده به جملاتی بر می خوریم که می نویسد : حاج تقی لك تمام موجودی غله خود را در اختیار فداییان گذاشت تا بین اهالی پخش شود . وقتی که ستارخان خواست وجه غله را حواله دهد ، حاج تقی لك گفت : سردار شما با جان برای آزادی فداکاری می کنید ، من هم ( بقیه در صفحه بعد )

## ماجرای روز عاشورای ۱۲۳۰ هجری قمری

پروانه محو کرد در آتش وجود خویش  
یعنی که اتحاد بود ، انتهای عشق  
” وحشی ” هزار ساله ره یار سوی یار  
يك گام بیش نیست ولیکن به پای عشق

اینك ماجرای روز دهم دی ماه ۱۲۸۹ یا روز عاشورای ۱۲۳۰ ، به قلم کسروی :

روز دوشنبه دهم دی ماه ، تبریز را پراند و هترین روزی بود . در این روز که دهم محرم نیز می بود ، چون آفتاب برخاست ، گذشته از جنبش و خروشی که همه ساله به نام محرم برخاستی و امسال رانیز با همه گرفتاری ها در کار می بود ، و گذشته از آمد و شد و جوش و جنبی که روسیان در کوچه ها و بازارها همچون روزهای پیش می داشتند ، يك تکان دیگری از (بقیه از صفحه قبل) باید با مال فد اکاری نمایم . حاضر تمام دارائی خود را در راه آزادی تقدیم کنم . فتحی اضافه می کند که نمی داند ، حاج مرتضی لك چه ارتباطی با حاج تقی لك داشته ولی اگر از يك خانواده بوده باشند عمل تحویل فرزندان علی مسیو که سرگذشتشان شباهت کامل با سرگذشت ” طفلان مسلم ” دارد به روس های تزاری از طرف حاج مرتضی لك بعید به نظر می رسد . خدا می داند نهان را .

ایشان در سربازخانه و پیرامون آنجا دیده می‌شد . دسته انبوهی از سالدات و قزاق ( ششصد تن کمابیش ) سربازخانه را گرفته و چنین گفته می‌شد کسانی را که از سردستانان مشروطه گرفتار بودند در آنجا به دار خواهند کشید . در يك سو ، در پهلوی درختی ، دو تیری ستون وار بلند کرده و يك تیر افقی بر روی آن‌ها میخ کوب می‌ساختند و ریسمان‌ها از آن می‌آویختند . این داری بود که آماده می‌کردند ، و چون با کشتن سران آزادی ایران جشن می‌گرفتند تیرها را با پارچه‌های سه رنگ بیرق روسی می‌آراستند .

يك ساعت به نیمروز ، چهار شصت تیر به چهار گوشه سربازخانه کشیدند و بر پشت بام‌ها سالدات و قزاق برای نگهبانی گماردند .

يك دسته از مردم جلو سربازخانه گرد آمده خاموش و سرافکنده می‌ایستادند . پس از نیمروز ، ناگهان دو ارابه باری روسی که نه تن دستگیر : ثقه‌الاسلام ، شیخ سلیم ، آقا کریم برادر او ، ضیاء العلماء ، محمد قلی‌خان دایی او ، صادق الملك ، آقا محمد ابراهیم ، حسن پسر هجده ساله علی مسیو ، قدیر برادر شانزده ساله او ، در توی آن‌ها می‌بودند . از راه باغ شمال پدیدار گردید . يك دسته قزاق و سالدات با تفنگ‌های سرنیزه‌دار به دست ، گرداگرد آن‌ها را گرفته همچنان راه می‌آمدند . دستگیران با رنگ‌های پریده و رخسارهای پژمرده خاموش می‌نشستند و ثقه‌الاسلام و برخی آهسته دعا می‌خواندند .

ارابه‌ها چون به سربازخانه رسید ، به درون رفت و در رهسرای سربازخانه را بسته کسی را از ایرانیان راه ندادند . يك افسر کسه از باغ شمال برای کار اینان فرستاده شده بود ، پس از اندکی ، در درشکه رسید . سه تن از ایرانیان ( مختار علاف از مردم باغمیشه و کریم نسام از مردم سرخاب و اسمعیل سفیدگراز مردم دوه چی ) برای انجام کار

د زخیمی در آنجا می‌بودند . اینان از بدخواهان مشروطه و سپس از فراشان صمد خان می‌بودند و چنین پیدا است روسیان ایشان را از بزرگی خواسته بودند ، و چون به ایشان دستور داده شد بر سر دستگیران ریخته بکندن رخت های ایشان پرداختند و جز پیراهن و زیر شلوازی همه را از تنشان در آوردند گویا شیخ سلیم ایستادگی می‌نموده کریم سرخابی با قمه از بازوی وی زد و او را زخمی ساخت .

هنگامه دلگداز بس سختی می‌بود . يك دسته مردان غیرتندی را دشمنان بیگانه در شهر خودشان به گناه آزادی خواهی بهداری کشیدند و کسی نبود به داد ایشان رسد . مرگ سیاه يك سو و غم درماندگی کشور يك سو ، خدا می‌داند چه دل سوخته‌ای در آن ساعت می‌داشتند .

ثقه‌الاسلام به همگی دل می‌داد و از هراس و غم ایشان می‌کاست . شیخ سلیم بیتابی ها می‌نمود . ثقه‌الاسلام گفت : " این بیتابی بهرچیست؟ ما را چه بهتر از این که در چنین روزی در دست دشمن دین‌گشته شویم . " قدیر همچون بید می‌لرزید ، لیکن حسن پروا نمی‌نمود . شاد روان ثقه‌الاسلام به ایشان نیز دل‌داری داده می‌گفت : " رنج ما دو دقیقه بیش نیست ، پس از آن به يك بار خوش و آسوده خواهیم بود . "

چون خواستند دار زنند نخست شیخ سلیم را خواندند : بیچاره خواست سخنی گوید افسر دژخوی روسی سیلی به رویش زده خاموشش گردانید ، دژخیمان ریسمان به گردنش انداختند و کرسی را از زیر پایش کشیدند . دوم نوبت ثقه‌الاسلام بود : شاد روان همچنان بی‌پس‌روا می‌ایستاد ، دو رکعت نماز خوانده بالای کرسی رفت . سوم ضیاء العلماء را خواندند : شاد روان از جوانی تن به مرگ نمی‌داد و دست می‌گشاد و به روسی با افسر سخن آغاز کرده می‌گفت : " ما چه گناه کرده‌ایم ؟ . . . آیا کوشیدن در راه کشور خود گناه است ؟ . . . دژخیمان دست های

او را از پشت بستند و با زور بالای کرسیش بردند . چهارم صادق الملك را خواندند . پنجم آقا محمد ابراهیم را پیش آوردند : او با پای خود بالای کرسی رفت و ریسمان را به گردن انداخت . ششم دایه ضیاءالعلماء آن پیرمرد را پیش خواندند ، هفتم نوبت حسن بود : جوان دلبر بالای کرسی با آواز بلند داد زد : " زنده باد ایران ، زنده باد مشروطه " پس از همه نوبت قدیر پسر شانزده ساله رسید و او را نیز بالای کرسی برده ریسمان به گردنش انداختند .

روسیان برای آن که دژ خوبی خود را نیک نشان دهند باری آن نکردند چشم‌های ایشان را بستند و یا چون یکی را می‌آویزند و بالای دار دست و پا می‌زند دیگران را دورنگه دارند . برادر را روبروی چشم برادر به دار کشیدند چنان که از بیکره‌ها پیدا است دژخیمان از ناآزمودگی ریسمان‌ها را چنان نینداخته‌اند که زود آسوده گردانند ، بیشترشان تا دقیقه‌ها گرفتار شکنجه جان‌کندن بوده‌اند .

سربازخانه که در آن چند سال همواره کانون جوش‌ها و خروش‌های غیرتمندانه آزادی خواهان می‌بود کتون چنین هنگامه دلگداز را به خود می‌دید ، ولی جای افسوس نمی‌بود . در آن هنگامه دلگداز نیز غیرت ایرانی کار خود را کرده و سربازخانه بردانگی‌های ثقه‌الاسلام و آقا محمد ابراهیم و دیگران را دیده و آواز بلند حسن نوجوان را به " زنده باد ایران ، زنده باد مشروطه " شنید . (۱)

نصرت الله فتحی می‌نویسد : " خفت و آزاری که در آن شب ، که آخرین شی از عمر ثقه‌الاسلام و یارانش بود ، به آن‌ها وارد آمد گمان نمی‌رود که درباره هیچ مقصر سیاسی و جنائی به عمل آمده باشد . آن بیچاره‌ها تا صبح نخوابیده مثل افراد مارگزیده به خود می‌پیچیدند . (۱) - احمد کسروی ، تاریخ هیجده ساله آذربایجان ، پیشین ، ص ۳۱-۳۰۹ .

وضعیت آن‌ها در آن شب هولناک به اندازم‌ای سخت بود که مرگ را به حیات پر مشقت ترجیح می‌دادند . . . .

۰۰۰ ضیاء العلماء ، دوباره ، به مقام عجز و التجا برآمد مرتکبار تقاضای خود اصرار نمود و مقصودش این بود که برای یکی از محبوسین "قدیر" نام که طفل خردسال و سه شبانه روز بود که هیچ نخورده و از شدت گرسنگی و تشنگی حالت ضعف به او روی داده و بی‌حسن افتاده بود می‌خواست به واسطه میرزا علی اکبر خان خواهش بکند که اقلاً قدری نان و آب به آن طفل بی‌گناه بدهند .

ولی در پهای غضب "واخمان" سفاک ، متلاطم شده یک سیلی روسی به دهن او زد ، خون از دماغش جاری شد و ساکت گردید .

ویدینسکی و رفقاییش "واخمان" خونخوار را در آنجا گذاشته بیرون آمدند . پس از رفتن آن‌ها واخمان بدجنسی خود را بروز داده سالدات‌ها را به شکنجه و آزار آن بیچاره‌ها برانگیخت و خود از آنجا خارج شده به کونسولگری رفت . . . .

در کتابچه حر : همان شب که فردای آن عاشورا بود ، میلر و رفقاییش تصمیم گرفتند که ثقه‌الاسلام با هفت نفر دیگر به استثنای ( آقا کریم ، برادر شیخ سلیم ) اعدام شوند و به "واخمان" دستور داده شد که صبح به محبوسین اعلام نموده و ساعت سه بعد از ظهر هشت نفر را در میدان مشق ( سربازخانه ) به دار زده و آقا کریم را آزاد بکنند . . . این همان آقا کریم است که به مرحوم کسروی نقل کرده بود که صبح عاشورا که قضیه را ابلاغ کردند تنها به من غذا دادند که بخورم ولی به هشت نفر دیگر ناشتایی هم ندادند و تا ساعت آخر گرسنه بود هاند ( آری ، آن‌ها گرسنه چون شیر بود هاند و برهنه چون شمشیر ) . .

نصرت الله فتحی ، در پاورقی کتاب ، از قول شخص موثق توضیح

داده است که ده سال بعد از واقعه، در قفقاز، یکی از نویسندگان آزادی خواه، بیسی نوشته بود و آن را نمایش می دادند که محتوای آن، مظالم روس ها و به دار رفتن ثقه الاسلام و یارانش بوده و به قدری مهیج و سوزنده بود که مردم در سالن نمایش، مثل مجلس روضه خوانی، های-های، می گریستند و به سرو سینه خود می کوفتند ۰۰۰ و بعد اظهار امیدواری می کند که روزی فیلم یا نمایشی از روی این کتاب نیز داده شود (۱) ۰

در باره تصحیح و گناه این افراد و این که روس ها با چه معیار و چه ضابطه ای اشخاص را دستگیر و اعدامشان می کردند احمد کسروی چنین می نویسد :

“ ما گرفتن این نه تن و بردن ایشان را به کونسول خانه نوشتیم ولی از این که چه رفتاری با ایشان در آنجا و در باغ شمال کردند و چه گناهی بر آنان گرفتند، سخنی نراندیم، در اینجا می باید به آن پردازیم : چنان که گفتیم از پترسبورگ دستور رسیده بود کسانی را که در جنگ روسیان پا در میان داشته بودند دستگیر کرده و رسیدگی نموده از روی قانون جنگی روس به سزا رسانند و ما خواهیم دید از این هشت تن چند تنی هرگز پایی در میان کار نداشته بودند و دیگران نیز گناهی که سزایش مرگ باشد ۰ ( اگر چه از دیده روسیان بنگریم ) نمی داشتند ۰ پس برای چه اینان را به دار آویختند ؟ برای چه آن يك تن را رها کردند ؟

چنان که گفتیم، میلر کونسول روس و ونسکی، دستیار او و (۱) - نصرت الله فتحی، زندگی نامه شهید نیک نام ثقه الاسلام تبریزی، پیشین، ص ۶۸۲ - ۶۸۰ - برای آگاهی بیشتر درباره مظالم روس ها که در آن ایام در تبریز مرتکب شدند به کتاب فوق مراجعه شود ۰

فرمانده یاغ شمال ، که این زمان رشته کارها را در دست می داشتند و این کشتارها با دستور آنان پیش می رفت چندین خواست را در يك جاد نیال می کردند ، از يك سو کینه سیلی را که از دست مجاهدان خورده بودند باز می جستند ، از يك سو مردان کاردان و غیرتمند را از پا انداخته راه پیشرفت سیاست خود را هموار می ساختند ، پس از همه ، می کوشیدند رویه کار را نگه داشته زمینه خرد مگیری به توده انگلیس و دیگران باز نمایند . این بود ، عنوان رسیدگی و داوری پیش آورده و چنین می نمودند که کسانی را که می گیرند به داوری می کشند و به گناهش رسیدگی می نمایند و هر که را که گناهی نبوده رها می سازند ، چنان که از این نه تن آقا کریم را رها ساختند .

ولیکن راستی را نه داورانی می بودند و نه رسیدگی می شد ، کسانی را که می گرفتند برخی را خود میلر و ونسکی می شناختند که از بنیادگزاران مشروطه می باشند و چون مردان غیرتمند و کاردانی هستند در آینده سنگ راه سیاست روس خواهند بود و از این رو زنده نمی گذارند ، برخی را می دانستند از مجاهدانند و کینه جنگ را از ایشان می جستند ، بر کسانی نیز برای ترسانیدن چشم مردم یا تنها از راه سنگ دالی و خونخواری ، دریغ نمی گفتند ، ولی در این میان ، یکی دو تن را هم رها می ساختند تا گفته نشود همه را می کشند ، اما این هشت تن ، می باید از ایشان یکایک گفتگو بداریم ، شاد روان کسروی درباره همه آنها صحبت می کند ولی ما فقط بخش مربوط به پسران علی مسیو را ذکر می کنیم :

حسن و قدیر : این دو نوجوان گناهشان پسری علی مسیو بود ، ما از این مرد بارها نام بردیم و از کسانی است که همواره باید در تاریخ آزادی ایران یاد کرده شود .

او یکی از بنیادگزاران دسته مجاهدان تبریز و از راهبران ایشان



بوده و همیشه در سختی‌ها پای مردانگی پیش گزارده گره از کارها می‌گشود. در تابستان ۱۲۸۷ که رحیم خان به تبریز درآمد، علی‌مسیو چون خانهای در نوپزیر پای سواران او بود، از آنجا بیرون آمده به امیرخیز نزد ستارخان رفت و در آنجا یکی از پشتیبانان آن گرد آزادی این بود. با آن که رحیم خان خانه او را به تاراج داد، به روی مردانگیش نیاورد و همچنان سرگرم کوشش می‌بود. پسر بزرگ او، حاجی خان، یکی از سردستانان مجاهدان گردیده و از دلیران به نام شمرده می‌شد، چنان که در جنگ روس، یکی از پیشگامان او بود و چون او همراه امیر حشمت و دیگران بیرون رفت و خود علی‌مسیو تا این هنگام در گذشته بود، روسیان کینه آن دو را از این دو نوجوان جستند. حسن و قدیر تغنگ به دوش گرفتند و حسن گاهی به جنگ نیز می‌رفت، ولی از ایشان با آن کم سالی چه برمی‌خاست و به هر حال در جنگ روس، هیچ یک پا در میان نداشتند و گناهکار نبودند (۱).

آری گناه و تقصیر این رادمردان این بود که یا خودشان و یا اقوامشان برای عظمت و استقلال وطنشان مبارزه کرده بودند و برای آزاد زیستن و تن به خفت و ذلت ندادن در برابر استبداد داخلی و استعمار خارجی سرخم نکرده بودند و استعمار روس خوب تشخیص داده بود که اگر این قهرمانان زنده بمانند مانع تسلط آن‌ها بر کشور عزیز ایران خواهند بود. بدین جهت بود که قوای روس بدون هیچ‌گونه عذر و بهانه‌ای به سوی دژ آزادی، شهر قهرمانان، یعنی تبریز هجوم آوردند و قصدشان ریشمن کردن آزادی و خفه کردن صدای حریت‌طلبی بود، ولی غافل از این که خورشید زیرا بر نمی‌ماند و با کشتن چند نفر،

(۱) - احمد کسروی، تاریخ هیجده ساله آذربایجان، پیشین،

ص ۳۲۱ و ۳۱۲.

استبداد هرگز به کام خود نمی‌رسد ، چون از هر قطره خون شهیدان هزاران نفر مجاهد و فدائی به پا می‌خیزد و راه راستین آنان را ادامه می‌دهد ، چنان که تاریخ زرین میهن‌مان نشان داده و خواهد داد . دژخیم خیال می‌کرد که با شکنجه و اعدام می‌تواند مبارزان راه آزادی را از راه اصیل خود منحرف و آنان را وادار به سکوت کند ولی کورخوانده است به طوری که هر چند شرح حال این جانبازان را می‌خوانیم بیشتر احساس غرور می‌کنیم و می‌بینیم که این افراد نه تنها در مقام شهادت هیچ گونه ضعف و سستی از خود نشان نمی‌دادند بلکه شهادت در راه آزاد زیستن را با پیشانی باز استقبال می‌کردند . در این زمینه ، در کتاب ثقه الاسلام شهید ، چنین آمده است :

” حر می‌نویسد : ۰۰۰ بعد از این که شیخ سلیم اعدام شد ، ثقه الاسلام آن مرد شجاع و با شهامت متصل به رفقای خود تسلی داده و می‌گفت : برادران من ، ترس و وا همه را از خود دور کنید ، در مقابل دشمن خود را دلیل و مخوف نشان ندهید ، برای ما این افتخار پس است که در چنین روز محترمی ما را در راه وطن و ملت به دار می‌زنند . شما مرد هستید مرد نباید از مرگ بترسد . پس از يك دقیقه زحمت ، بسه راحت ابدی خواهیم رسید . کلمه شهادت بگوئید . من دلم فقط به حال این بچه‌بی‌گناه می‌سوزد . آن وقت رویش را به قدیر گرفته به او تسلی داد و گفت : پسر عزیزم ، هیچ مترس ! فقط يك دقیقه زحمت داریم ، بعد راحت می‌شویم . سخن حر را بریده ، نوشتنسه دکتر شفق را به یاد می‌آوریم که می‌گفت :

” صدای ثقه الاسلام بلندگوی طبیعی بود و وقتی نطق می‌کرد موج صدایش به تمام زوایای مسجد بزرگ می‌رسید . ” اکنون تجسم می‌کنم که با همان صدای نعره‌آسایش ، می‌گفته است ” سیز کیشی سیز ، کیشی

ثولودن قورخماز(۱) شنید هام به پسران علی مسیوبیشتتر از همه دلداداری داده و می فرموده است :

" تا شما به تماشای ملائک آسمان که به قصد پیشواز از شما نازل می شوند بپردازید کار تمام است و رنجی جز چند دقیقه ای نخواهید داشت و به روی کرسی رفتن را از من یاد بگیرید . " در واقع در آخرین لحظه عمرش نیز گرد می آفریده است . . .

حرفچنین ادامه می دهد : . . . نوبت به حسن ۱۸ ساله رسید که چون متأثر از سخنان چند دقیقه پیش ثقه الاسلام بود، لذا مثل او شجاعت به خرج داد . بدون آن که داد و فریاد بکند بالای کرسی رفته با صدای بلند: " زنده باد مشروطه و زنده باد ایران " گفت و در آن حال کار او را به پایان رسانیدند .

آخرین شهید طفل صغیر بی گناه قدیر ۱۶ ساله برادر حسن بود: جلاد بی رحم و سنگ دل نزد او رفته با خشونت لباس او را در آورد و متصل به او می گفت : داد نزن ، صدا نکن ! پس از کندن لباس با فحاشی به او اشاره کرد که به سوی چوبه دار روانه شود . چون هفت نفر را در پیش چشم آن طفل مظلوم اعدام کرده بودند او خیلی مضطرب و بی حسی و همدیون مرده زانوهایش از قوت افتاده بود و نمی توانست قدم بردارد یکی از جلاد های بی رحم شقاوت را به آخر رسانید لگدی به کمر او زد و او به زمین افتاد و فوراً او را برداشته بغل گرفته بالای کرسی بردند و ریسمان به گردن نازک او انداخته خفه کردند .

بر حسب دستوری که قبلاً به جلادان سخت دل داده بودند ، طناب را طوری به گردن آنها می انداختند که هر یکی از آنها ده دقیقه بلکه بیشتر در بالای دار دست و پا زده پس از زحمت زیادی، درگذشتند

(۱) - شما مردید ، مرد از مرگ نمی هراسد .

وای بر تو ای بشر دد منش وای بر تو\* (۱)

به گلگشت جوانان

یاد ما را زنده دارید ، ای رفیقان

که ما در ظلمت شب

زیر بال وحشی خفاش خون آشام

نشاندم این نگین صبح روشن را

به روی پایه انگشتر فردا

و خون ما :

به سرخی گل لاله

به گرمی لب تیدار بی دل

به پاکی تن بیرنگ زاله

ریخت بر دیوار هر کوچه

و رنگی زد به خاک تشنه هر کوه

و نقشی شد به فرش سنگی میدان هر شهری

...

و این صبحی که می‌خندد به روی بام‌هاتان

و این نوشی که می‌جوشد درون جام‌هاتان

گواه ماست ، ای یاران

گواه پایمردی‌های ما

گواه حزم ما ، کز رزم‌ها جانانه ترشد (۲)

پسر دیگر علی مسیو ، که حسین نام داشت ، بنا به نوشته کسروی ،

(۱) — نصرت الله فتاحی : زندگی نامه شهید نیک نام ثقه‌الاسلام تبریزی

پیشین ، ص ۶۹۴ و ۶۸۹ .

(۲) — به فردا ، محمد زهری (نقل از دومبارز جنبش مشروطه ، ص ۶۶)

همراه برادر بزرگش حاجی خان جزو کوچندگان بوده و در جنگ ریاط کریم نیز شرکت داشته است بعد به ایران برمی‌گردد و طبق نوشته دکتر سلام الله جاوید ، "جز" افسران شهربانی انجام وظیفه می‌کرد و بنا به ملاحظاتی ، نام فامیل خود را عوض کرده و سجلی به نام نیایش گرفته بود که در خرداد ماه ۱۳۳۰ شمسی درگذشت . "مرحوم سرهنگ ۲ حسین نیایش دارای ۳ فرزند ذکور به نام‌های بیوک ، رضا و حمید مستوران و سه دختر بوده است " (۱)

خود شادروان علی مسیو ، قبل از ورود سربازان روس به تبریز ، با اهل عادی فوت کرد و پیش از مرگ ، به اشخاصی که دور او جمع شده بودند گفت : من عمرم تمام شده ، می‌میرم ولی شما ای فدائیان دلیر و ای هم مسلکان عزیز ، نگذارید آتش انقلاب خاموش شود . آزادی و مهد آن آزادیجان را فراموش نکنید تا مشروطیت و آزادی در تمام ایران دوام پیدا کند ، خدا توفیق شماها باشد . " (۲)

این بود مختصری از شرح حال علی مسیو و فرزندان بهرمان و شهیدش که با فداکاری و جانبازی های خود توانستند نام پرافتخار خود را برای همیشه در صفحه‌های زرین تاریخ میهن‌مان ثبت و برای همیشه زنده نگهدارند . راقم اعتراف می‌کند آن طوری که شاید و باید نتوانسته است سیمای راستین این قهرمانان آزادی و حریت را ترسیم کند ولی تا جایی که مقدور بود توانستیم با شمه‌ای از کارهای آنان آشنا شویم ، علی مسیو مردی که تا کنون ناشناخته مانده ، از نیوغ کم نظیری برخوردار بوده ، وی در عین حال که تئوریسین تشکیلات منظم سوسیال دموکرات و (۱) - سرهنگ محمود شهنواز ، پسر علی مسیو ، مجله سپید و سیاه ، شماره ۸۳۰ ، شهریور ماه ۱۳۴۸ .

(۲) - سلام الله جاوید: فداکاران فراموش‌شده ، پیشین ، ص ۲۳ .

و مرکز غیبی بود بهترین مجری و اداره کننده طرح‌های مصوبه این مرکز نیز بوده است. وی توانست با پیاده کردن آن برنامه‌های انقلابی و متشکل کردن افراد از جان گذشته و مشهور وحشت به جان مستبدان بیندازد و آنان را تار و مار کند. وی با تربیت کردن مجاهدان، که از افراد عادی و از میان توده‌های مردم برخاسته بودند، توانست از میان آنها سرداران نامی به تاریخ و وطنش هدیه کند. اگر ستارخان را سردار ملی و بازوی توانای نهضت مشروطیت بدانیم که الحق هم هست و اگر افرادی مثل شیخ محمد خیابانی و شیخ سلیم و میرزا حسین واعظ را زبان گویای آن جنبش بدانیم که به حق نیز هستند، علی‌سیو ثورسین و مغز متفکر و رهبر آن به شمار می‌آید. وی شخصی بود تحصیل کرده و اهل مطالعه و تجربه دیده که با اغلب انقلاب‌های جهان از جمله انقلاب کبیر فرانسه آشنا بود و با اکثر انقلابیون دنیا نیز تماس داشت و با استفاده از دانش و تجربه و تهور و استعدادش توانست به آن کارهای ارجداری دست بزند.

در این باره، سرهنگ محمود شهنواز، پسر آن شادروان، چنین

می‌گوید:

"... چنان که به تاریخ کسروی و طاهرزاده بهزاد مراجعه‌شود، مشاهده می‌شود که نویسندگان فوق در آن کتاب‌ها ثابت کرده‌اند که گرداننده اصلی انقلاب مشروطیت در تبریز، انجمن غیبی بود که ریاست و رهبری آن را پدرم داشته. البته مجاهدین، مردمان غیور و رشید و بسی متأسفانه بی‌سواد و عامی بوده‌اند، چنانچه سردار و سالار ملی نیز دارای سواد نبودند. قدرت و اهمیت انجمن "مرکز غیبی" به قول مرحوم طاهرزاده بهزاد، به اندازه‌ای بود که مرحوم حاج مخبرالسلطنه، والی مقتدر و با نفوذ وقت، نتوانست رفتاری که با سردار و سالار ملی کرد بسا

پدرم نماید ۰۰۰ (۱)

لازم دانستیم که این مجموعه را با شعری که درباره تبریز گفته شده و در کتاب "دیدار هم رزم ستارخان" ص ۱۴۶ چاپ شده پایان دهیم :

ای جگرگوشه ایران تبریز  
مسقط الرأس دلیران تبریز  
وہ چه نام طرب افزا داری  
نام و تاریخ درخشان تبریز  
ای مرا بیشتر از دیده عزیز  
دل به مهر تو گروگان تبریز  
تو سر و سرور ایران منی  
صاحب شهرت و عنوان تبریز

از تو برخاسته مردان و رداں  
چون دراز بحر و زر از کان تبریز  
چون "خیابانی" و چون "ستارخان"  
همچو "سالار" و "حسین خان" تبریز  
ای بسا دشمن ایران که زدی  
بارها مشت به دندان تبریز  
رمزی از خون جوانان تو ماند  
سرخی بیرق ایران تبریز  
مهد آزادی و قانون هستی ،  
مکتب دانش و عرفان تبریز

(۱) - سرهنگ محمود شهنواز، مجله سپید و سیاه، شهریور ماه ۱۳۴۸،

شماره ۸۳۰ .

شمس تبریزی و قطران داری ،  
 صائب آن مرد سخندان تبریز  
 مرحبا شهر وفا کوی صفا ،  
 آفرین خطه ایمان تبریز  
 خاک پاکی که توداری دارد ،  
 ارزش لوء لوء و مرجان تبریز  
 از نسیم تو به هنگام سحر ،  
 می شود زنده دل و جان تبریز  
 خواب نوشین و گوارا بخشد ،  
 می کند خسته تن آسان تبریز  
 می برد آب گوارای تو آب ،  
 از رخ چشمه حیوان تبریز  
 امتیازی که " گلستان " تراست ،  
 نیست در هیچ گلستان تبریز  
 مظهر نور و جمال است اینجا  
 عالمی پر گل و ریحان تبریز  
 دست اعجاز تو این روح نشاط ،  
 داده بر کهنه ستودان (۱) تبریز  
 ورنه کی دید کس از مرگ حیات ،  
 یا سرور از دل پژمان تبریز  
 باغ وراغت به صفا بی مانند ،  
 غیرت روضه رضوان تبریز ۰۰۰ الخ

---

(۱) - مقبره‌های کهنه زردشتیان ۰





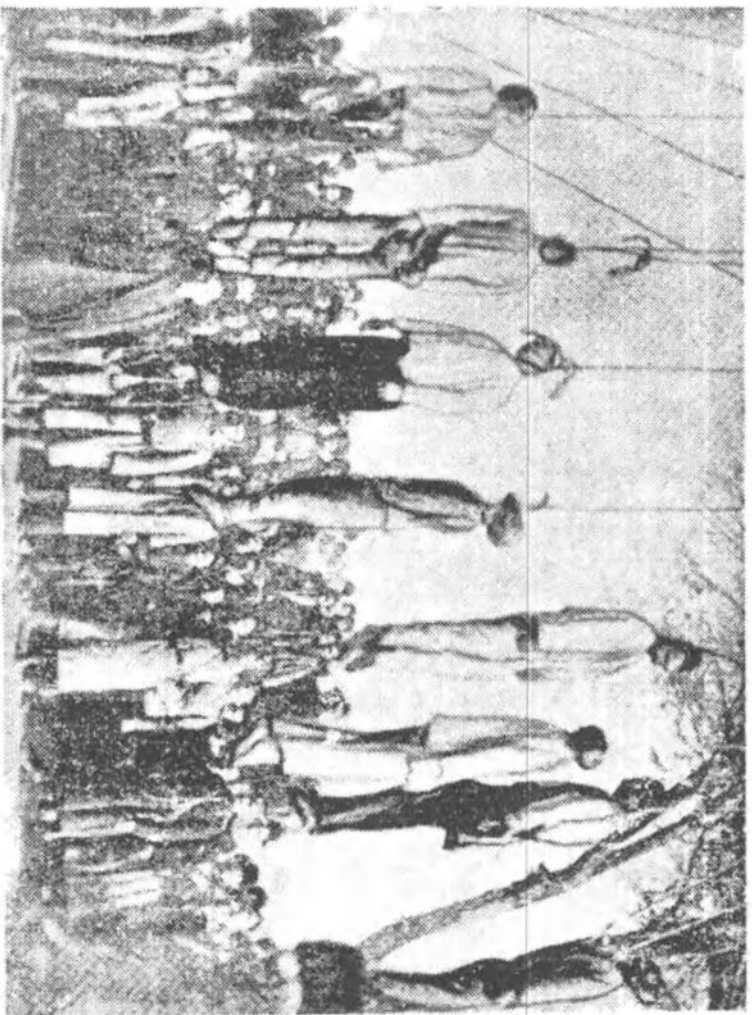
شادروان علی مسیو یا دو پسرش

حاجی خان

حسن



این تصویر که در سال ۱۳۲۵ قمری برداشته شده است علی مسیو را با دو پسرش حسن و قدیر از راست به چپ نفر سوم، چهارم و ششم با سایر آزادی‌خواهان نشان می‌دهد.



حسن و فقیر پسران شاهزادان علی سید همراه با مرحوم شیخ الاسلام و شیخ سلیم و سایر آزادیخواهان بالای جویه در روز خاطره‌های ۱۳۳۰

- ۱- احمد کسروی - تاریخ مشروطه ایران (تهران - انتشارات امیرکبیر - ۱۳۵۵) چاپ دوازدهم.
- ۲- احمد کسروی - تاریخ هیجده ساله آذربایجان (تهران - انتشارات امیرکبیر - ۱۳۵۳) چاپ ششم.
- ۳- مهندس کریم طاهرزاده بهزاد - قیام آذربایجان در انقلا ب مشروطیت (تهران - انتشارات اقبال و شرکا - ۱۳۳۴)
- ۴- صمد بهرنگی ، نشریه آرش (تهران - انتشارات زرین - چاپ اول)
- ۵- دکتر سلام الله جاوید - نهضت مشروطیت ایران و نقش آزادی خواهان جهان (تهران انتشارات دنیا ۱۳۴۷)
- ۶- دکتر سلام الله جاوید - فداکاران فراموش شده (تهران - چاپ اتحاد - ۱۳۴۵)
- ۷- ایوانف - انقلاب مشروطیت ایران - ترجمه آذر تهریزی (تهران - انتشارات شبگیر - ۱۳۵۷)
- ۸- نصرت الله فتحی (آتشبک) زندگی نامه شهید نیک نام ثقه الاسلام تبریزی (تهران انتشارات نوریانی - ۱۳۵۲)
- ۹- نصرت الله فتحی (آتشبک) - دیدار هم رزم ستارخان (تهران - چاپ دوم - ۱۳۵۱)
- ۱۰- رحیم رئیس نیا - عبدالحسن ناهید - دو مبارز جنبش مشروطه (تهران - انتشارات آگاه ۱۳۵۵) چاپ دوم
- ۱۱- رحیم رئیس نیا - عزیز و دو انقلاب (تهران چاپار - ۱۳۵۷)
- ۱۲- ادوارد براون - محمد علی تربیت - تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران (ج ۳) (تهران - انتشارات معرفت - ۱۳۴۱)

- ۱۳- دکتر فریدون آدمیت - فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت  
ایران ( تهران - انتشارات پیام - ۱۳۵۴ )
- ۱۴- اسماعیل رائین - حیدر خان عموافلی ( تهران - انتشارات  
جاویدان - ۱۳۵۵ ) چاپ سوم
- ۱۵- سید حسن تقی زاده - تاریخ اوایل انقلاب مشروطیت ایران
- ۱۶- دکتر رضا زاده شفق - مردان خود ساخته
- ۱۷- مجله سپید و سیاه - شماره ۸۳۰ - شهریور ماه ۱۳۴۸ .

×××××

×××

×

از این مؤلف منتشر شده است:

## تاریخچه تاتر آذربایجان

از این مؤلف منتشر خواهد شد:

تاریخ روزنامه‌ها و مجله‌های آذربایجان

آذربایجان زادگاه شعر نو



آیات و آوا